



استقرارهای دوره لپویی در محدوده تخت جمشید: محوطه جلیان (گلیان)

آریتا میرزایی^I

علیرضا سرداری زارچی^{II}

نوع مقاله: پژوهشی؛ صص: ۵۶-۳۱
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۱۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۲۰
شناسه دیجیتال (DOI): 10.30699/PJAS.5.15.31

چکیده

حوضه رودخانه گُر در مرکز استان فارس، یکی از کانون‌های شکل‌گیری و رشد استقرارهای پیش‌اتاریخ بوده است. در حاشیه جنوب شرقی این حوضه، دشت تخت جمشید قرار دارد که مکانی راهبردی در زمینه تبادلات فرهنگی-اقتصادی جوامع پیش‌اتاریخی محسوب می‌شده و تداوم آن در دوران تاریخی به پیدایش شهرهای بزرگی مانند پارسه و استخر منجر می‌شود. یکی از محوطه‌های معروف پیش‌اتاریخ این محدوده، تل باکون است که مربوط به هزاره پنجم پیش‌ازمیلاد می‌شود و پس از آن با تغییر در سنت ساخت سفال از نخودی منقوش باکون به قرمز-نارنجی لپویی، محوطه‌های دیگری در این محدوده، مانند استقرارهای مجموعه جلیان پدیدار می‌شوند. تصاویر هوایی قدیمی و گمانه‌زنی‌های اخیر در برخی از این محوطه‌ها نشان می‌دهند که این محدوده در اوایل هزاره چهارم پیش‌ازمیلاد مسکونی بوده است؛ چنان‌که با کاوش و گمانه‌زنی در محوطه جلیان ۱، شواهدی از سفال، معماری، تدفین و یافته‌هایی دیگر مانند ابزارسنگی از دوره لپویی به دست آمده است. در این کاوش که در سال ۱۳۹۸ ه.ش.، صورت گرفت، بقایای لایه‌های استقرار دوره لپویی در عمق نیم تا ۲/۵ متری محوطه شناسایی شد. علاوه بر این پدیدارهایی مانند دیوار خشتی قطور به عرض بیش از یک متر که تاکنون مشابه آن یافت نشده بود و نیز تدفین جنینی به دست آمده که اطلاعات بیشتری از دوره لپویی را ارائه می‌دهند؛ هم‌چنین با بررسی و مقایسه سفال‌های این محوطه در دو گروه ظریف و معمولی لپویی، فهم دقیق‌تری از فرآیند تولید سفال و گاه‌نگاری نسبی محوطه‌های هزاره چهارم پیش‌ازمیلاد، حوضه رودخانه گُر و سرزمین‌های هم‌جوار به دست آمده است. نتایج حاصل از کاوش محوطه جلیان و شناسایی دو محوطه دیگر نشان می‌دهد که در تحلیل الگوهای استقراری پیشین باید بازنگری‌های اساسی صورت‌پذیرد. بسیاری از استقرارهای دوره لپویی مانند مجموعه جلیان (محوطه‌های ۱، ۲ و ۳) در زیر انباشت‌های طبیعی دشت مدفون و ناپدید شده‌اند که با این‌وصف، آمار محوطه‌ها و در نتیجه تفسیرهای منسوب به آن، مانند تغییر در شیوه زندگی به کوچ‌نشینی در این دوره را به چالش می‌کشد.

کلیدواژگان: لپویی، محوطه جلیان، دره رودخانه گُر، هزاره چهارم پیش‌ازمیلاد، کاوش باستان‌شناسی.

I. دکترای باستان‌شناسی، کارشناس پژوهشی پژوهشکده باستان‌شناسی، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، تهران، ایران.
II. استادیار باستان‌شناسی پیش‌اتاریخ، پژوهشکده باستان‌شناسی، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، تهران، ایران
sardary@yahoo.com (نویسنده مسئول).

مقدمه

برای درک تحولات فرهنگی جوامع انسانی اواخر پیش از تاریخ منطقه فارس، شناخت دقیق از ماهیت استقرارهای دوران لپویی (نیمه اول هزاره چهارم پیش از میلاد) و بانس (نیمه دوم هزاره چهارم و اوایل هزاره سوم پیش از میلاد) ضروری است؛ بنابراین بخش‌های مرکزی فارس که کانون عمده تراوش‌های فرهنگی پیش از تاریخ منطقه است، اهمیت بیشتری دارند و کاوش آن‌ها می‌تواند آگاهی عمیق‌تری نسبت به تاریخ تحولات و صورت‌بندی هویت فرهنگی-منطقه‌ای این جوامع فراهم آورد. بی‌تردید می‌توان حوضه (دره) رودخانه کر در مرکز فارس را قلب تپنده پیدایش و توسعه فرهنگ‌های دوران پیش از تاریخ و تاریخی فارس به‌شمار آورد.

در یکی از حواشی بخش شرقی دره پهنارود کر، دشت تخت جمشید قرار دارد که از شرق به کوه‌های رحمت و حسین (نقش‌رستم) منتهی می‌گردد و در طرف غرب آن، دشت‌های مرودشت و زرقان گسترش یافته است. موقعیت راهبردی این محدوده و منابع مناسب زیست‌محیطی، عوامل اصلی رشد استقرارها در این محدوده بوده که در نهایت منجر به شکل‌گیری شهرهای بزرگی مانند پارسه و استخر، بناها و آثار یادمانی مهم از دوران هخامنشی و ساسانی در این پهنه جغرافیایی شده است.

تل باکون به‌عنوان یکی از محوطه‌های کلیدی فرهنگ‌های هزاره پنجم پیش از میلاد، فارس، در این محدوده قرار دارد که فارغ از کاوش‌های گسترده صورت‌گرفته در آن، مدارک چشمگیری از فعالیت‌های صنعتی، مدیریت اداری و طبقات اجتماعی جامعه خان‌سالار را نمایان ساخته است (Langsdorff & McCown, 1942; Alizadeh, 2006). به‌نظر می‌رسد این غنای فرهنگی در دوران بعد از باکون می‌بایست ادامه داشته و با توجه به افزایش جمعیت و میزان کشش زیست‌محیط، در فواصل کمی دورتر، شهرها و زیستگاه‌های بزرگی مانند: تل کمین، تل شغا و تل قلعه در دوران ایلامی و پیش از هخامنشی شکل گرفته باشند. با وجود این، حلقه مفقوده این تحولات، نیمه اول هزاره چهارم پیش از میلاد، به‌ویژه دوره لپویی است که با وجود اهمیت زیاد و تأثیرگذار این دوره، ابهامی عجیب و مرموز بر آن سایه گسترانده است.

پرسش‌ها و فرضیات پژوهش: این‌که چرا در گذار از دوره باکون به لپویی، به‌طور ناگهانی سبک سفال به‌کلی تغییر می‌یابد؟ چرا هم‌زمان با تحولات رو به جلو خوزستان و بین‌النهرین در اوایل هزاره چهارم پیش از میلاد، دوره لپویی در فارس نمی‌تواند شواهدی از پیشرفت هم‌سان نشان نمی‌دهد، داشته باشد؟ اساساً ماهیت استقرارهای این دوره چگونه بوده است؟ و چگونه وضعیت پراکنده استقرارهای کوچک دوره لپویی تبدیل به شهری بزرگ به نام «انسان (تل ملیان)» در دوران بعدی (بانس و کفتری) می‌شود؟ فقط مسائل و پرسش‌های دست اول و معمولی است که چندین دهه، باستان‌شناسان و تاریخ‌دانان را به خود واداشته است؛ اگرچه پرسش‌های دیگری نیز وجود دارد که متناسب با افزایش پیچیدگی‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی این جوامع در بستر ماهیت محلی و منطقه‌ای آن‌ها قابل طرح است.

اهداف و ضرورت پژوهش: با این‌وصف، اجرای بررسی‌های روشمند و دقیق و نیز کاوش و گمانه‌زنی در محوطه‌های دوره لپویی ضروری و اجتناب‌ناپذیر است؛ چنان‌که یکی از محوطه‌های این دوره به‌نام جلیان (Jalyan) در حوالی دشت تخت جمشید به‌طور اتفاقی در سال ۱۳۹۸ ه.ش.، کاوش شد (تصاویر ۱ و ۲). پیش از کاوش، این محوطه محل اختلاف میان حفاران غیرمجاز و پایگاه میراث جهانی تخت جمشید بود؛ بنابراین در سال ۱۳۹۵ ه.ش، بررسی‌های سطحی ژئوفیزیک در این محوطه انجام شد و سپس با توجه به نتایج آن، اعتبار لازم برای کاوش در این محوطه مدنظر قرار گرفت. در آغاز حفاری و خاک‌برداری، یافته‌ها معرّف آثاری از دوران معاصر بودند که البته اطلاعات آن برای مطالعات باستان‌شناسی دوران متأخر اسلامی حائز اهمیت هستند. اما با ادامه کاوش به‌صورت



تصویر ۱. موقعیت محوطه جلیان در حریم منظرى تخت جمشید (پایگاه میراث جهانی تخت جمشید).



تصویر ۲. محوطه جلیان در حاشیه روستای جلیان (میرزایی، ۱۳۹۸).

گمانه‌های پیشرو، در برخی کارگاه‌ها بقایایی از لایه‌ها و آثار دوره لپویی را در عمق یک تا ۲/۵ متری نمایان ساخت که در این نوشتار به تجزیه و تحلیل آن‌ها پرداخته خواهد شد.

پیشینه پژوهش

پیش از پرداختن به معرفی محوطه جلیان و کاوش‌های آن، بایسته است که ارزیابی کلی از وضعیت دانسته‌ها و اطلاعات موجود از دوره لپویی داشته باشیم. آن چنان‌که در مقدمه گفته شد، باتوجه به اهمیت این دوره، هنوز اطلاعات چندان جامع و قانع‌کننده‌ای از این دوره حاصل نشده است. دوره‌ای که در چارچوب گاه‌نگاری و توالی فرهنگ‌های پیش از تاریخ فارس به نیمه اول هزاره چهارم پیش از میلاد، منسوب می‌شود و با پایان فرهنگ سفال نخودی منقوش باکون در هزاره پنجم پیش از میلاد، پدیدار می‌گردد، برای آغاز آن از نظر «ویلیام سامنر» تاریخ ۳۹۰۰ پ.م.، (Sumner, n.)

9: d.)، از نظر «علیرضا سرداری زارچی» تاریخ ۳۹۵۰ پ. م. (Sardari-Zarchi, 2013: 200) و از نظر «کمرن پتری» تاریخ ۴۰۵۰ پ. م.، در نظر گرفته شده است. از جانب دیگر، پایان دوره لپویی را عموماً ۳۵۰۰ پ. م. (Sardari, 2013: 200; Alden, 2013: 214; Petrie, 2013: 138) می‌دانند و «سامنر» نیز بدون تاریخ‌گذاری رادیوکربن، زمان ۳۴۰۰ پ. م. (Sumner n.d.: 9) را برآورد کرده است؛ گرچه می‌توان این بازه صدساله را مرحله انتقالی لپویی/باننش نیز تعبیر نمود (Alden, 2013: 139).

تا دو دهه پیش، اطلاعات معطوف به دوره لپویی، مبتنی بر بررسی‌های باستان‌شناسی سامنر (Sumner, 1972)، لایه‌های فوقانی/سطحی تل باکون (الف ۵)، (Langsdorff & McCown, 1942)، بررسی‌های سطحی تپه لپویی (Vanden Berghe, 1954) و گمانه‌زنی تل کوره (Alden, 2003) در دره رود کُربود، اما با افزایش مطالعات پیش‌ازتاریخ در ایران و فارس، در چندین محوطه که آثار دوره لپویی داشتند، کاوش و گمانه‌زنی‌هایی به صورت محدود انجام شد. این محوطه‌ها از شمالی‌ترین بخش‌های فارس شامل تپه مهرعلی در بخش سده اقلید (Sardari-Zarchi, 2013؛ سرداری زارچی، ۱۳۹۰)، تپه لپویی در زرقان (عبدی و رجبی، ۱۳۹۶)، محوطه کارخانه آرد نقش‌رستم در دشت مرو دشت (یزدانی و حبیبی، ۱۳۹۷)، تل خاری در دشت مرغاب پاسارگاد (سرداری و موسوی، ۱۳۹۷)، تل اسپید و تل نورآباد در نورآباد ممسنی (Potts & Roustaie, 2006)، تل بندو در نورآباد ممسنی (درویشی و همکاران، ۱۳۸۶) و تل سوزو در گناوه استان بوشهر (عزیزی خرانقی، ۱۳۹۷) می‌شوند.

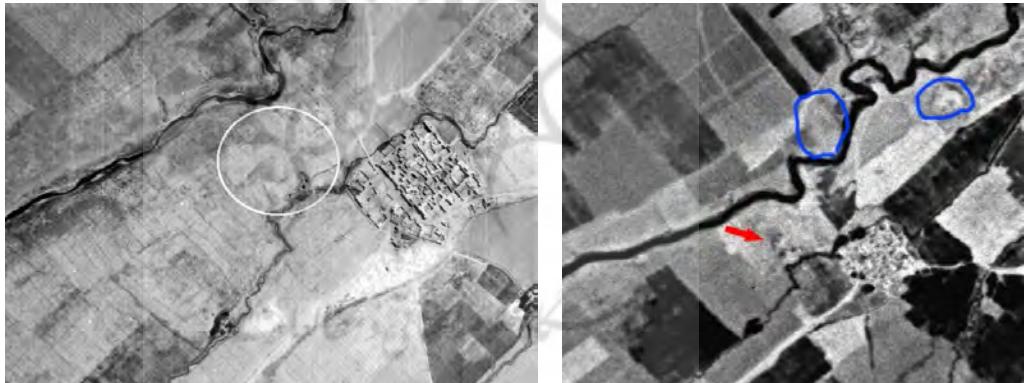
با احتساب کاوش محوطه جلیان می‌توان نتیجه گرفت که تاکنون نه محوطه باستانی که دارای لایه‌های فرهنگ لپویی است، کاوش و گمانه‌زنی شده است. چهار محوطه در داخل حوضه رودخانه کُربود، چهار محوطه خارج از حوضه رودخانه کُربود در دشت‌ها و دره‌های شمالی، شمال شرقی و شمال غربی فارس و یک محوطه در خارج از فارس در بوشهر و حاشیه سواحل شمالی خلیج فارس واقع شده است. چهار مورد از این محوطه‌ها (تل کوره، تپه مهرعلی، تل اسپید و تل نورآباد) دارای تاریخ‌گذاری رادیوکربن هستند که نتایج این تاریخ‌ها، چنان‌که اشاره شد، قابل استناد و نزدیک به هم هستند.

تمام محوطه‌ها، به جز دو مورد تل کوره و محوطه کارخانه آرد نقش‌رستم، بقایایی از معماری این دوره را آشکار ساخته‌اند. بیشترین توالی لایه‌های استقرار این دوره مربوط به تپه مهرعلی (Sardari-Zarchi, 2013: 199) با هفت متر و تل اسپید (Petrie et al., 2007: 304) با شش متر است. تاکنون فقط در دو محوطه جلیان و لپویی، شواهدی از تدفین انسانی شناسایی شده، از دو محوطه مهرعلی و لپویی شواهد مدیریت اداری (مهر و اثرمهر) به دست آمده و البته هنوز در هیچ محوطه‌ای مدارکی از کوره سفال‌پزی که دال بر فرآیند تولید این‌گونه سفال باشد، یافت نشده است؛ اگرچه در بررسی‌ای که اخیراً بر روی منابع خاک و نقاط کارگاهی تولید سفال‌های این دوره انجام شده، تلاش شده فرآیند تولید سفال این دوره توضیح داده شود (حبیبی و توکل، ۱۳۹۶).

محوطه جلیان

محوطه جلیان برگرفته از نام روستای جلیان در فاصله ۳/۲ کیلومتری شمال غربی تخت‌گاه تخت جمشید در محدوده زمین‌های شهر باستانی پارسه و انتهای حریم درجه یک آن واقع شده است (تصاویر ۱ و ۲). این محوطه که در حاشیه غربی روستای جلیان قرار دارد، کاملاً هموار و مسطح در داخل زمین‌های کشاورزی مشهود است و صرفاً به واسطه پراکنش خرده‌سفال‌ها و هم‌چنین خاکبرداری ساکنان روستا و حفاران غیرمجاز، قابلیت ثبت و کاوش باستان‌شناسی پیدا کرده است. روستای جلیان در فاصله ۷ کیلومتری شمال شرق شهر مرو دشت، به نام «گلیان» نیز نام برده می‌شود که در منابع تاریخی، دلیل فرضی این نام‌گذاری را به واسطه خاک و گل غنی و فراوان آن برای ساخت کتیبه‌های تخت جمشید دانسته‌اند (رضازاده‌گراشی، ۱۳۸۸).

مهم‌ترین شاخص منظری و چشم‌انداز محوطه جلیان، نزدیکی این محوطه به رودخانه پلوار (سیوند) است که در شمال آن، به فاصله کمتر از ۱۰۰ متری واقع شده و کمی دورتر از رودخانه، در فاصله ۶۰۰ متری، بزرگراه شیراز-اصفهان (در مسیر مرودشت-سعادت-شهر) امتداد دارد. علاوه بر این در شمال محوطه، کارخانه آرد نقش‌رستم احداث شده که کاملاً در محدوده حریم محوطه تاریخی قرار دارد. وسعت این محوطه با توجه به گمانه‌زنی‌های صورت‌گرفته، حدود نیم‌هکتار است. در حال حاضر برجستگی مشهودی که بتواند چارچوب این محوطه را مشخص سازد، وجود ندارد و تخریب‌ها و تسطیح زمین‌ها برای فعالیت‌های کشاورزی و ساخت‌وسازها، همراه با اثرات دینامیک رودخانه پلوار، شکل زمین (لندفرم) محوطه و اطراف آن را دچار تغییر و دگرگونی کرده است. براساس تصاویر هوایی قدیم می‌توان از وضعیت این تغییرات و دگرگونی‌ها تا حدودی آگاه شد. تصاویر ماهواره‌ای کورونا که در دهه ۱۹۶۰ م. گرفته شده، موقعیت سه برجستگی کم‌ارتفاع را نشان می‌دهد که یکی از آن‌ها در محل تقریبی همین محوطه جلیان کنونی است (تصویر ۳). برجستگی‌های دیگر، محوطه‌هایی است که با نام جلیان ۲ و جلیان ۳ در فاصله‌ای دورتر از محوطه جلیان ۱ واقع شده و در بخش‌های بعدی مقاله در مورد آن‌ها توضیح داده خواهد شد. برخلاف تصویر کورونا، در تصویر سیاه و سفیدی که با وضوح بالا توسط سازمان نقشه‌برداری ایران در سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۹ ه.ش. تهیه شده (تصویر ۴)، اثری از هیچ‌گونه برجستگی در محدوده جلیان نشان نمی‌دهد. براساس این تصویر، در این محل زمین‌های کشاورزی پراکنده و نامنظم وجود داشته و در جنوب آن، کانال آب و روستای جلیان در فضایی قلعه‌ای تقریباً چهارگوش واقع شده است.



تصویر ۳. تصویر ماهواره‌ای کورونا در دهه ۱۹۶۰. تصویر ۴. تصویر هوایی (سازمان نقشه‌برداری، ۱۹۶۰ میلادی ایران (کورونا، ۱۹۶۳). (۱۳۴۷).

در سال‌های اخیر تصاویر رنگی ماهواره‌ای که توسط شرکت‌های گوگل و بینگ منتشر شده، برای شناخت وضعیت این محوطه مناسب هستند. در تصویر هوایی گوگل مربوط به سال ۲۰۰۲ م. (تصویر ۶)، محدوده محوطه کاملاً تسطیح شده است، اما در تصویر هوایی بینگ (تصویر ۵) آثاری از محدوده روشن‌تر نسبت به زمین‌های اطراف آشکار شده که منطبق بر محوطه جلیان کنونی است. در واقع محدوده روشن‌تر مطابق با پراکندگی نقاط آنومالی‌های نقشه ژئوفیزیک است که دلالت بر وجود پدیده‌ها و فعالیت‌های انسانی در دوران متأخر اسلامی در زیرسطح زمین دارد. افزون بر تصاویر فوق، عکس‌های دقیق‌تر با مقیاس بالا از طریق دستگاه پهپاد نیز از این محدوده تهیه شده است. در فاصله ۱/۲ کیلومتری محوطه، تپه معروف جلیان وجود دارد که مربوط به دوره هخامنشی در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده و در این مقاله به عنوان «جلیان ۴» معرفی می‌شود. از طرف دیگر، محوطه جلیان در محدوده‌ای واقع شده که علاوه بر نزدیکی به تخت‌گاه تخت جمشید، در اطراف



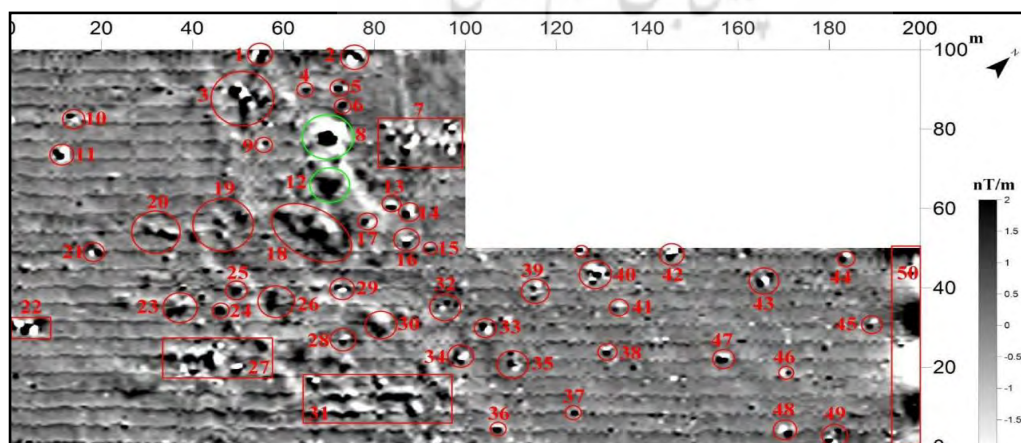
تصویر ۵. تصویر ماهواره‌ای از محوطه جلیان (بینگ، ۲۰۱۹).
تصویر ۶. تصویر ماهواره‌ای از محوطه‌های جلیان (گوگل، ۲۰۰۲).

آن شهر پارسه و مجموعه محوطه‌های بخش فیروزی مربوط به دوره هخامنشی قرار دارد (Summer, 1986b). محوطه تل آجری که در واقع دروازه‌ای پیش از احداث تخت جمشید تفسیر می‌شود نیز در همین محدوده قرار دارد و در سال‌های گذشته طی چند فصل به‌طور منظم کاوش شده است (Askari Chverdi et al., 2013).

کاوش محوطه جلیان

کاوش باستان‌شناسی محوطه جلیان، در واقع با هدف شناخت وضعیت آثار و نهشت‌های احتمالی باستانی در زمین‌های کشاورزی حاشیه روستای جلیان انجام گرفت که در سال‌های اخیر، شواهدی از پراکنش قطعات سفال در سطح این زمین‌ها به‌دست آمده بود. از جانب دیگر در حاشیه شمالی رودخانه پلوار نیز پراکنندگی سفال‌ها دیده می‌شد و بعد از احداث کارخانه آرد در آن بخش نیز در بین لایه‌های کاوش و خاک برداری شده، مقادیر زیادی سفال یافت شده بود. در این بین، قسمت‌هایی از این محوطه‌ها، مرتب دستخوش حفاری غیرمجاز برخی افراد و جابه‌جایی آثار و سفال‌ها ناشی از تسطیح و شخم کشاورزان محلی می‌شد.

باتوجه به اهمیت محوطه و از طرفی افزایش آسیب به آن، بایگانی پایگاه میراث جهانی تخت جمشید در سال ۱۳۹۵ ه.ش. به‌منظور آگاهی اولیه از وضعیت محوطه، بررسی‌های سطحی ژئوفیزیک را به‌روش مغناطیس‌سنجی به‌اندازه دو هکتار از محوطه توسط «کوروش محمدخانی»



تصویر ۷. نقشه آنومالی‌های پدیدار شده ناشی از بررسی‌های ژئوفیزیک (بایگانی پایگاه میراث جهانی تخت جمشید).

آغاز نمود و پس از آن با تأمین اعتبار مالی، عملیات کاوش و گمانه زنی در شهریور و مهر ۱۳۹۸ هـ. ش. به منظور شناخت لایه های فرهنگی و ماهیت استقرار محوطه و تعیین عرصه آن، به سرپرستی نگارنده اول صورت گرفت. لازم به ذکر است مطالعات و بررسی های ژئوفیزیک و ژئومغناطیس پیش از این در راستای شناسایی شهر بزرگ پارسه در محدوده های اطراف تخت گاه تخت جمشید انجام شده بود و حتی گستره این بررسی ها تا اطراف روستای جلیان و نیز بر روی سطح تپه جلیان (جلیان ۴) امتداد یافته بود.



تصویر ۸. محدوده احتمالی محوطه پیش از تاریخی جلیان (خط چین) و موقعیت گمانه های تعیین عرصه (دایره)، (میرزایی، ۱۳۹۸).

در عملیات کاوش باتوجه به زمان و اعتبار تخصیص یافته، در ابتدا کاوش و لایه نگاری در محدوده ای صورت گرفت که داده های ناشی از بررسی ژئوفیزیک، آنومالی های قوی و قابل توجهی را در مقیاس های بزرگ و کوچک ارائه می داد؛ بدین ترتیب چند ترانشه کوچک و بزرگ ایجاد شد و کاوش به صورت گسترده در آن ها ادامه یافت. در مجموع شش ترانشه به ابعاد مختلف و نزدیک به هم در موقعیت های گوناگون محدوده ژئوفیزیک در داخل زمین های کشاورزی کاوش شد که در نهایت دو دوره استقرار (دوره پیش از تاریخی مرحله لپویی، دوره اسلامی متأخر) را آشکار ساختند. پس از شناسایی لایه فرهنگ لپویی در محوطه جلیان و اهمیت آن، در روزهای آخر تصمیم گرفته شد، به منظور شناسایی گستره جغرافیایی این دوره در این محوطه و تعیین محدوده استقرار لپویی گمانه زنی انجام شود. در این راستا، ۱۰ گمانه در ابعاد ۱/۵×۱ متر در فواصل مختلف ۱۰ تا ۵۰ متری دور از مرکز محوطه کاوش شدند. در هیچ یک از این گمانه ها، لایه فرهنگی-تاریخی وجود نداشت و بنابراین مشخص شد همان محدوده کاوش، بخش اصلی استقرار دوره لپویی بوده و دارای وسعتی حدود نیم هکتار بوده است.

پیش از این، در بررسی ژئوفیزیک باتوجه به وضعیت آنومالی ها، به خوبی محرز شده بود که محوطه جلیان، احتمالاً فاقد شواهد معماری و دیوار باشد، بنابراین از همان آغاز، دو فرضیه مطرح شد؛ یکی این که با توجه به مقیاس بزرگ برخی آنومالی ها و دوقطبی بودن شان که حاکی از وجود احتمالی فلز است، تصور وجود کارگاه صنعتی در این محدوده را بروز می داد. در فرضیه دوم، با توجه

به تعدد و پراکندگی آنومالی‌های کوچک‌تر تک قطبی، وجود گورستان پیش‌بینی می‌شد. این درحالی است که با کاوش گسترده در ترانشه‌های این محدوده، اساساً وجود هر دو فرض باطل گردید و در لایه‌های نزدیک به زیر خاک سطحی، با آثار و شواهدی از استقرار موقت و پراکنده، متعلق به عشایر کوچ‌رو محلی از دوران اسلامی متأخر و حتی چند دهه اخیر روبه‌رو شدیم. با وجود این، کاوش باستان‌شناسی به صورت ایجاد گمانه‌های پیش‌رو در هر شش ترانشه ادامه یافت؛ چنان‌که در چهار ترانشه با برداشتن خاک‌های زیر این استقرار، لایه‌ای از نهشته‌های فرهنگی با سفال گونه‌لپویی آشکار شد که در یکی از آن‌ها، اسکلت انسانی نیز به دست آمد. در نهایت با رسیدن به خاک بکر در پنج ترانشه، کاوش‌ها نشان داد که بیشترین انباشت فرهنگی و رسوبات طبیعی در این محوطه ۱۵۰ سانتی‌متر است و وجود استقرار متعلق به اوایل هزاره چهارم پیش‌از میلاد فارس را تأیید می‌نماید.

توصیف ترانشه‌ها

ترانشه ۲، بر روی یکی از بزرگ‌ترین آنومالی‌های دو قطبی محدوده بررسی ژئوفیزیک (مشخص شده با شماره ۸) به ابعاد ۷×۷ متر انتخاب و ایجاد شد. پدیده شاخص یافت شده در این ترانشه، یک گودال (پیت) منظم دایره‌ای به قطر ۱۲۰ و عمق ۶۰ سانتی‌متر بود که متعلق به دوره اسلامی متأخر است. مواد فرهنگی داخل این گودال شامل: خاکستر، قطعات سفال، استخوان حیوانی، مهره‌های گلی (تسبیح) و یک مهره فلزی بود که مربوط به دوره‌های متأخر هستند. با توجه به وسعت ترانشه و برای دستیابی سریع‌تر به لایه‌های زیرین، طی سه مرحله از وسعت کار کاسته شد؛ اما در نهایت با رسیدن به خاک بکر، هیچ لایه فرهنگی دیگری در این ترانشه شناسایی نگردید و کاوش آن در عمق ۱۰۰ سانتی‌متری از نقطه ثابت به پایان رسید.



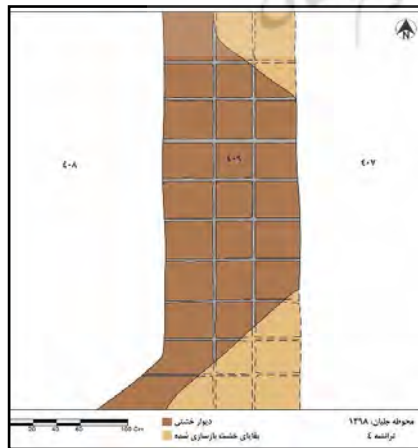
تصویر ۹. موقعیت ترانشه‌های کاوش شده (میرزایی، ۱۳۹۸).

ترانشه ۳ نیز با هدف شناسایی آنومالی‌های مشخص شده در بررسی ژئوفیزیک در ابتدا به ابعاد ۳×۵/۱ متر ایجاد شد، اما با برخورد به یک کف از نوع خاک کوبیده از دوره اسلامی متأخر در عمق ۶۰ سانتی‌متری، به منظور درک چگونگی و وسعت آن، این ترانشه طی پنج مرحله تا وسعت ۶×۸ متر توسعه یافت. بر روی این کف با همین عمق یک قطعه میخ مربوط به دوران

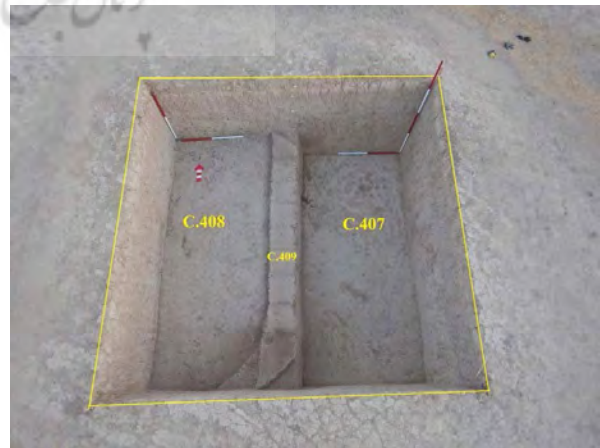
اسلامی متأخر یافت شد. علاوه بر این کف، پدیدارها و کانتکست‌های دیگری چون انباشت‌ها و نهشت‌های فرهنگی، اجاق، گودال (پیت) و دیوار گلی احتمالاً چینه‌ای در لایه دوره متأخر به دست آمد. در گوشه جنوب غربی ترانشه در بخشی که کف به انتها می‌رسد، به دلیل وجود شواهد سفال لپویی کاوش به صورت پیشرو در فضای مثلی در ابعاد 380×390 سانتی متر ادامه یافت. کاوش این بخش با رسیدن به خاک بکر در عمق ۲۳۲ سانتی متر نسبت به نقطه ثابت به پایان رسید. ادامه کاوش نشان می‌داد که آثار شناسایی شده در این گمانه متعلق به دوره لپویی بوده که از عمق ۶ سانتی متر آغاز و تا عمق ۱۹۵ سانتی متر به ضخامت تقریباً ۱۳۵ سانتی متر ادامه می‌یافت. مواد فرهنگی شناسایی شده از لایه لپویی شامل: سفال، دورریزهای ابزار سنگی، بقایای استخوان جانوری، دانه‌های گیاهی و مقادیر زیادی اندودهای گلی ناشی از آوار دیوار یا سازه‌ای بود.

ترانشه ۴ در شمالی‌ترین بخش محوطه با هدف آگاهی از وضعیت آنومالی شماره ۲ نقشه ژئوفیزیک، در ابعاد 2×2 متر ایجاد شد. در عمق ۳۰ سانتی متری با بقایای معماری چینه‌ای دوران متأخر شامل دو دیوار متقاطع برخورد شد. پس از این، به منظور شناخت بیشتر این معماری و لایه‌های زیرین، ابعاد آن به 4×4 متر افزایش یافت. در زیر مرحله دوره اسلامی متأخر، در عمق ۱۲۳ تا ۱۳۵ سانتی متری ترانشه، شواهد دیگری از معماری شامل یک دیوار خشتی (کانتکست ۴۰۹) شناسایی شد که با توجه به لایه و یافته‌های فرهنگی آن، مربوط به دوره لپویی است. این دیوار در جهت شمالی-جنوبی، از یک رج خشت در سه ردیف به رنگ قهوه‌ای روشن تشکیل شده و پهنایی حدود ۱۱۵ سانتی متر دارد. در کاوش گمانه پیشرو برای دستیابی به لایه‌های زیرین باید از دو ردیف از خشت‌ها (پس از مستندنگاری) می‌گذشتیم، ولی نقشه کلی آن چنان که در تصاویر ۱۰ و ۱۱ مشخص گردید، بازسازی شده است.

فضای داخلی دیوار ۴۰۹ در قسمت غربی، انباشت پرشدگی (کانتکست ۴۰۹) است که در بردارنده مقادیر زیادی خرده سفال به میزان ۵۹۱ قطعه می‌شود که شامل: ۴۶۹ قطعه سفال نارنجی، ۶۹ قطعه سفال خاکستری، ۲۲ قطعه سفال قرمز و ۳۷ قطعه سفال نخودی رنگ از گونه‌های مختلف لپویی می‌شوند؛ در واقع، طیف متنوعی از سفال‌های این کانتکست، مبنای مناسبی برای شناخت سفال این دوره است. افزون بر این، قطعه‌ای شکسته از سنگ ساییده و کار شده به شکل گرد نیز یافت شده که کاربری دقیق آن نامشخص است و یک تکه ابزار سنگی سنگ چخماق (چرت) نیز به دست آمده است. سرانجام لایه‌های استقرار ترانشه ۴ تا عمق ۲ متری با رسیدن به خاک بکر ادامه یافت و مقادیر بیشتری از سفال شاخص دوره لپویی را آشکار ساخت.



تصویر ۱۱. نقشه بازسازی شده دیوار ۴۰۹ در ترانشه ۴ (میرزایی، ۱۳۹۸).



تصویر ۱۰. نمایی از ترانشه ۴ و موقعیت دیوار کانتکست ۴۰۹ (میرزایی، ۱۳۹۸).

ترانشه ۵ با هدف ردیابی ادامه معماری ترانشه ۴ و دسترسی به آثار و مواد فرهنگی بیشتر از دوره لپویی در ابعاد ۳×۳ متر در فاصله ۶ متری ترانشه ۴ ایجاد شد. وضعیت لایه‌های طبیعی و فرهنگی این ترانشه مشابه و منطبق با ترانشه ۴ است. با برداشتن لایه‌های سطحی و بقایای پراکنده دوره اسلامی متأخر که قطعات سفال این دوره نیز مشاهده شد، شواهدی از انباشت‌های باستانی با سفال دوره لپویی در عمق نیم متری نمایان و تا عمق ۱۵۰ سانتی متری ادامه داشت. یافته شاخص دوره لپویی از ترانشه ۵، تدفین انسانی (کانتکست ۵) است که در عمق ۱۱۰ سانتی متری ترانشه به شکل جمع شده یا جنینی دفن شده بود. تنها شیء تدفینی یک قطعه ابزار سنگی فشنگی شکل شکسته بود که در میان دستان اسکلت قرار داشت. اسکلت به شدت فرسوده شده بود و به نظر می‌رسید متعلق به نوجوانی با قدی حدود ۱۵۵ سانتی متر بوده است. به جز سفال‌های اغلب نارنجی‌رنگ گونه لپویی که در لابه‌لای انباشت خاک از زمان‌های پیش از تدفین یافت شد، بقایایی از دیواره گلی و کف کوبیده نیز در لابه‌لای انباشت‌های دوره لپویی این ترانشه به دست آمده که به دلیل کوچک بودن محدوده کاوش، چندان ماهیت آن‌ها مشخص نیست.



تصویر ۱۲. تدفین یافت شده در ترانشه ۵ (میرزایی، ۱۳۹۸).
 تصویر ۱۳. بقایای دیوار خستی در دیواره برش ترانشه ۶ (میرزایی، ۱۳۹۸).

ترانشه ۶ به منظور شناسایی و ردیابی ادامه و ماهیت کف ترانشه شماره ۳، در فاصله یک متری جنوب آن به ابعاد ۲×۶ متر ایجاد و کاوش شد. در مرحله استقرار فوقانی این ترانشه، انباشت‌های سطحی و خرده سفال دوره اسلامی متأخر وجود داشت. پس از آن با کاهش وسعت ترانشه به صورت گمانه پیشرو به ابعاد ۲×۱/۵ متر، کاوش در زیر لایه‌های متأخر تا سطح اولیه خاک بکر ادامه یافت. شواهد مرحله سکونت دوره لپویی از عمق ۱۰۰ سانتی متری آغاز و تا عمق ۲۵۰ سانتی متری ادامه داشت. در پایین‌ترین لایه‌های استقرار دوره لپویی (عمق ۱۷۸ تا ۲۱۰ سانتی متری)، شواهدی از دیوار خستی که دورج از آن در برش لایه‌نگاری به جا مانده (کانتکست ۶۰۵)، نمایان شد. بر روی این دیوار، لایه خاکستر و سوختگی وجود دارد که منجر به سوختگی و حرارت دیدن خست‌های آن شده است. به نظر می‌رسد با توجه به نمای آشکار شده از رج‌های خستی، دیوار مذکور در زیر برش لایه‌نگاری قرار گرفته و بقایای به جا مانده از این سازه در داخل گمانه صرفاً توده آواری و کلوخه‌های پراکنده باشد.

ترانشه ۷ با هدف بررسی وضعیت یکی دیگر از بزرگ‌ترین آنومالی‌ها با شماره‌های ۷ و ۱۲ نقشه ژئوفیزیک، به ابعاد ۵×۷ متر در جنوب ترانشه ۲ ایجاد و کاوش شد. لایه‌های فوقانی این ترانشه نیز مانند سایر ترانشه‌ها دربردارنده شواهد و پدیدارهای دوره اسلامی متأخر مانند: تنور، اجاق، انباشت خاکستر و سوختگی بود. در گوشه شمال شرقی این ترانشه، گمانه‌ای پیشرو به ابعاد ۲×۲ متر ایجاد

شد و تا عمق ۱۷۰ سانتی متری کاوش شد. با وجود این، به جز قطعاتی مختلط از سفال لعاب دار اسلامی متأخر و سفال های پراکنده لپویی، نهشته استقرار برجا از این گمانه به دست نیامد.

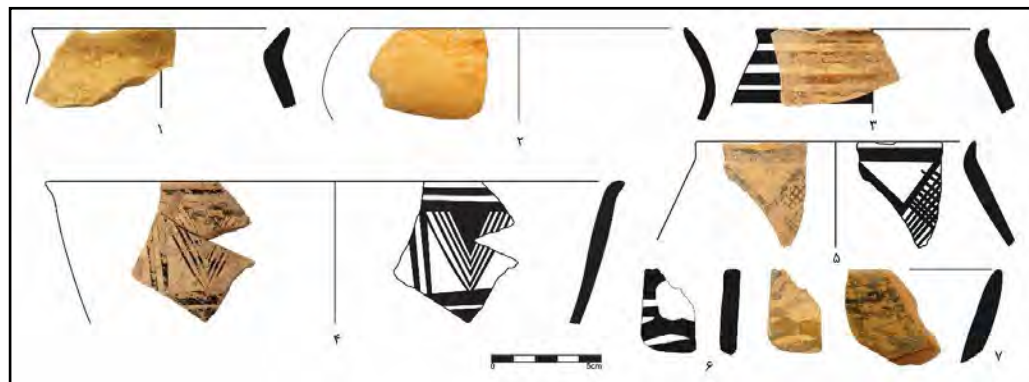
تحلیل سفال لپویی

از نظر مجموعه ظروف سفالی، محوطه جلیان به غیر از تعداد کمی سفال دوره اسلامی متأخر در لایه های فوقانی آن، در بردارنده مقادیر زیادی خرده سفال های دوره پیش از تاریخ است که به گونه سفال لپویی در حوزه فرهنگی فارس معروف هستند. با وجود این، در لایه های سفال های این دوره، چند قطعه سفال منسوب به دوره باکون یا گونه نخودی منقوش مربوط به هزاره پنجم پیش از میلاد، نیز یافت شده که تعداد آن به نظر می رسد کمتر از ۱۰ قطعه باشد (تصویر ۱۴). این گونه سفال ها، غالباً نخودی ظریف هستند که بافتی یک دست با آمیزه شن نرم دارند.

بعضی از گونه های سفال نخودی مشابه باکون مانند ۱، ۲ و ۷، بدون نقش و ساده هستند. البته قطعه ۷ که دارای پوششی (Slip) رقیق به رنگ خاکستری-سیاه است، صرفاً بافت آن مشابه سفال باکون بوده که ممکن است در دوران بعدی نیز ادامه یافته باشد. اما چنان که تاکنون معمول بوده، سفال گونه باکون فاقد پوشش رنگی است. نمونه ۲ از نوع سفال های ظریف نخودی با خمیره یک دست است با فرم کاسه که از دوره پیشین رواج داشته است. این گونه در مناطقی خارج از فارس مشابه با سفال دوره شوش الف پایانی (Terminal Susa A) از محوطه های دشت شوشان در خوزستان مربوط به اوایل هزاره چهارم پیش از میلاد (باجوروند و همکاران، ۱۳۹۷: شکل ۶؛ Steve & Gasche, 1971: Pl 39) یافت شده است.

سفال های منقوش نخودی یافت شده از جلیان نیز بافتی مشابه سفال باکون دارند، ولی فرم آن ها نسبتاً متفاوت است. فرم قطعات ۱، ۳، ۴ و ۵، از نوع خمره یا کاسه با لبه متمایل به بیرون (Out Flaring) هستند که اگرچه چنین لبه هایی به صورت پراکنده از دوره باکون آغاز شده اند، اما شاخص عمده و معمول سنت سفال لپویی محسوب می شوند. با وجود این، قطعات ۳ و ۵ برخلاف قطعه ۴، از نظر نقش اندازی و بافت (تراکم خمیره، شاموت و ترکیبات) کاملاً متعلق به گونه باکون هستند. این بدین معناست که با وجود فقدان لایه های استقرار دوره باکون در جلیان، سنت ساخت سفال دوران پیشین هنوز برای چندین سال و یا چندین دهه ادامه داشته و یا ظروف ساخته شده قدیمی، هنوز کاربری و استفاده می شده است.

در بین سفال های منقوش، قطعه ۴ که تکه لبه ای از یک کاسه بزرگ بوده، دارای اهمیت زیادی است. این سفال با توجه به فرم آن که شاخصه دوره لپویی است، بیشتر به گونه «سفال آسپاس» شباهت دارد. این گونه سفال برای اولین بار در بررسی سطحی تپه آسپاس در روستایی



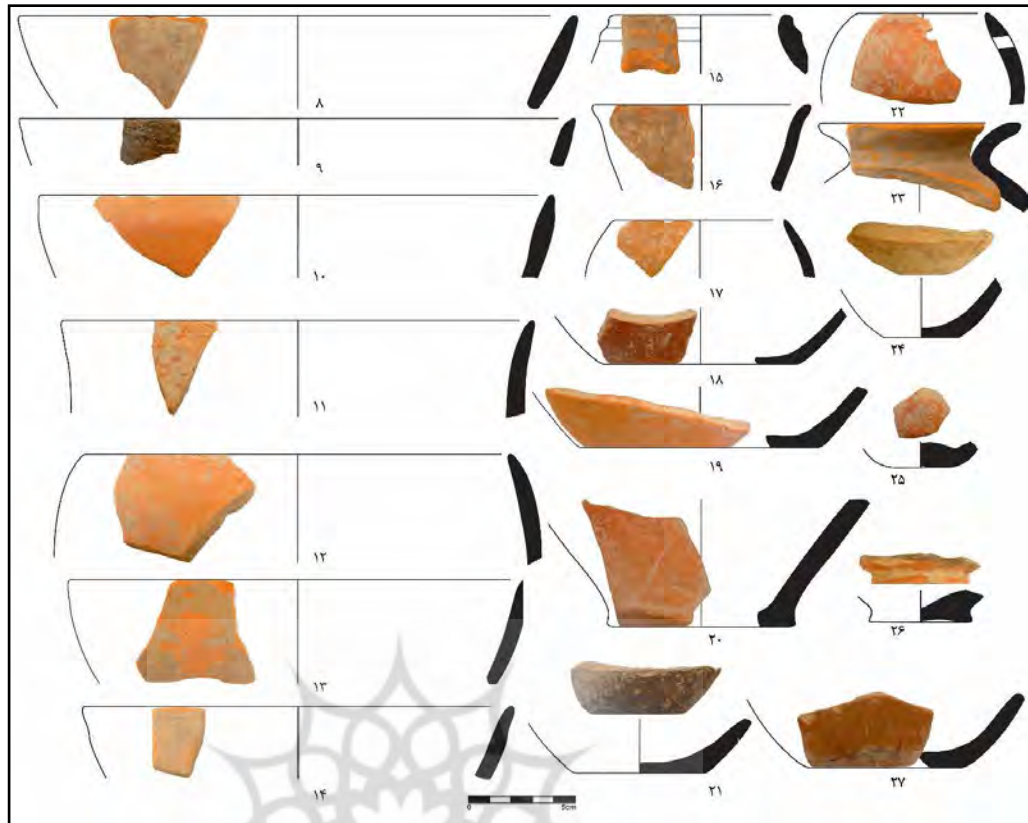
تصویر ۱۴. سفال های نخودی منقوش و ساده گونه باکون و لپویی آسپاس (میرزایی، ۱۳۹۸).

به همین نام در منطقه اقلید یافت شد و توسط «سامنر» بدین نام اطلاق گردید (Sumner, 1972: 103, 42). بعدها در گمانه‌زنی لایه‌های تل کوره دشت بیضا مشخص شد سفال آسپاس متعلق به فرهنگ سفالی دوره لپویی است (Alden, 2003: 146). خمیره گونه آسپاس، مانند سفال‌های باکون، نخودی‌رنگ با شاموت شن‌ریز بوده، اما نقشی که بر روی آن تزئین یافته، دارای گرامر نقشی متفاوت از نقش‌مایه‌های مرسوم باکون است. در واقع مشابه با نمونه‌های یافت‌شده در بررسی‌های حوضه رود کر (Sumner, 1972: 103)، این قطعه سفال به دست آمده از کانتکست ۴۰۶ ترانشه ۴ نیز مانند غالب سفال‌های این‌گونه، جزو کاسه‌های دهانه‌باز گونه آسپاسی است که نقش آن‌ها به صورت مثلث‌های وارونه و بعضاً توپریا هاشوردار بر روی قسمت‌های فوقانی تا لبه ظرف طراحی شده‌اند. از این نظر شاید بتوان دیگر گونه‌های منقوش که در بالا ذکر شد، نیز در طیفی از سفال منقوش سنت آسپاس انطباق نمود.

نوع دوم سفال‌های پیش‌ازتاریخی یافت‌شده از جلیان، سفال‌های رایج دوره لپویی است که پیش از این به واسطه روستای لپویی بدین نام مشهور شدند (Vanden Berghe, 1954: 401) و بعدها در منابع مختلف (Sumner, 1972; 1988) باتوجه به بررسی‌های سطحی، به دو گونه سفال (۱) معمولی (Common ware) و (۲) ظریف (Fine Ware) لپویی با شاخصه اصلی رنگ قرمز و صیقلی بودن آن‌ها طبقه‌بندی شدند. اطلاق معیار تک‌رنگ قرمز برای سفال‌های این دوره، در واقع در تقابل و تفاوت با رنگ غالب نخودی سفال‌های دوره پیشین (باکون) است که باستان‌شناسان در گزارش‌های خود برای چنین مراحل متفاوت و جدا از هم استفاده کردند؛ چنان‌که اولین بار توسط کاوشگران تل باکون (Langsdorff & McCown, 1942: 32) به‌کار رفت و سپس، واندنبرگ برای تفکیک این دو مرحله زمانی در گاه‌نگاری پیش‌ازتاریخ فارس (Vanden Berghe, 1954: 401) و پل‌گاج (کنسول انگلیسی در شیراز) نیز از آن استفاده کردند (Gotch, 1968: 170). البته دقیقاً معلوم نیست با این طیف گسترده و رایج ظروف ساده قرمز در فرهنگ سفالی دوران پیش‌ازتاریخ و تاریخی فارس (باکون، لپویی، بانس، کفتری و هخامنشی)، آن‌ها چگونه در بررسی سطحی تپه‌ها، به لپویی بودن آن پی برده‌اند.

به هرحال آن‌چه مسلم است در سنت ساخت سفال‌های جدید که به آن دوره لپویی عنوان گردید، منقوش کردن سفال، به جز در اندک مواردی مانند گونه آسپاس، جایگاهی نداشته است؛ اما با توجه به مطالعات و کاوش‌های باستان‌شناسی جدید در لایه‌های این دوره برخی محوطه‌های باستانی مانند تل نورآباد (Potts & Roustaie 2006: 174)، تل اسپید (Petrie et al., 2007)، تپه مهرعلی (Sardari-Zarchi, 2013)، تل خاری (سرداری‌زارچی و موسوی، ۱۳۹۷) و احتمالاً محوطه‌های دیگر مانند: تپه لپویی، تل سوزو و تل بُندو، با طیف گسترده رنگ سفال شامل: نخودی، قرمز، نارنجی، قهوه‌ای و خاکستری گونه لپویی روبه‌رو هستیم که البته رنگ غالب آن‌ها نارنجی و بعد قرمز است؛ با این وصف، برای تحلیل و گونه‌شناسی سفال‌های لپویی کاوش شده از محوطه جلیان، نگارندگان نیز فارغ از تنوع رنگ زمینه و سطح سفال، با تبعیت از طبقه‌بندی سامنر، به گونه‌شناسی سفال ظریف (تصاویر ۱۵ و ۱۶) و سفال معمولی یا خشن (تصاویر ۱۷ و ۱۸) لپویی پرداخته‌اند.

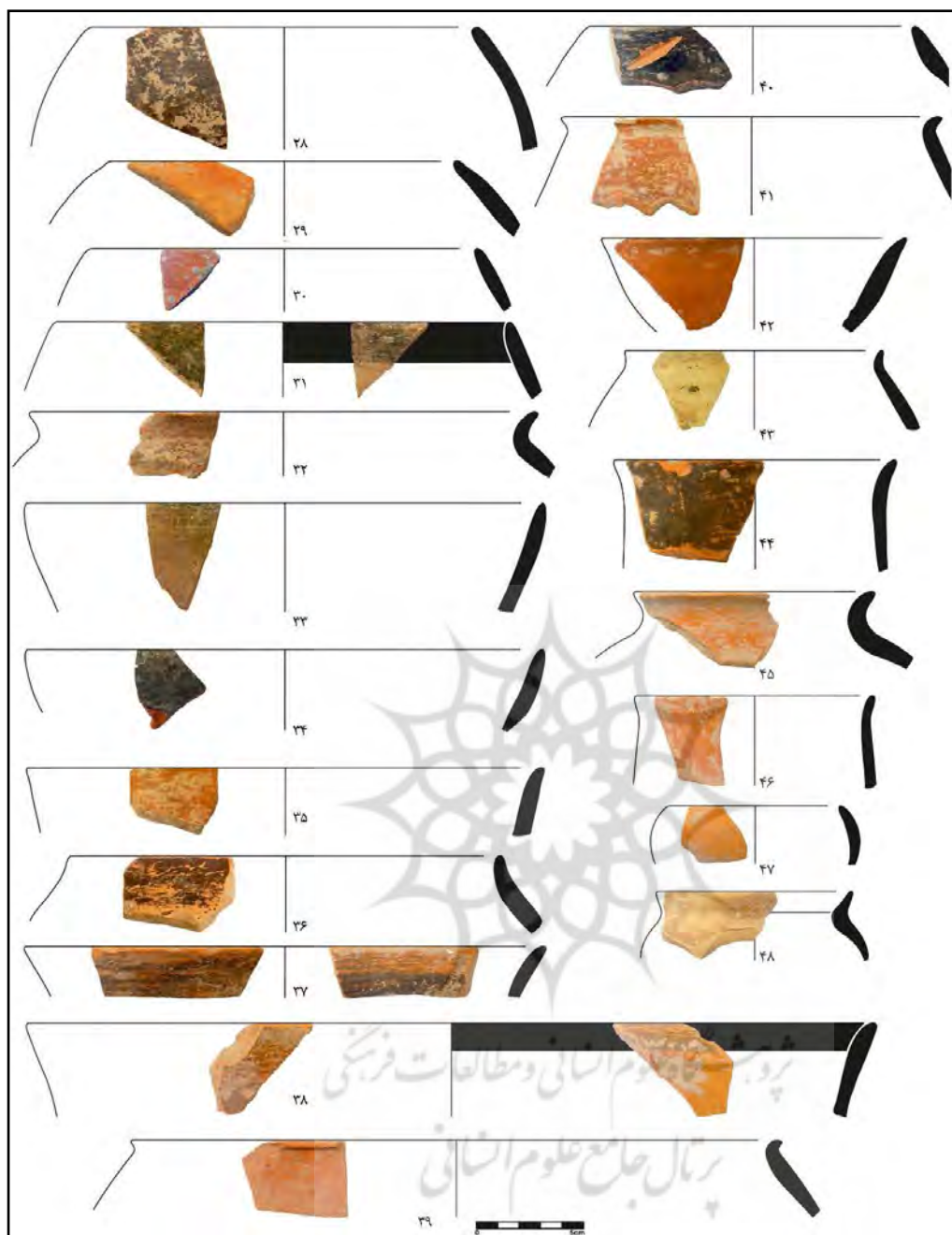
گونه سفال‌های ظریف لپویی جلیان در بردارنده فرم کاسه‌ها، ساغر‌ها و خمره‌های دهانه بسته و باز هستند که بیشتر رنگ نارنجی و قرمز دارند. سطح بیرونی بعضی از این سفال‌ها، صیقل داده شده و براق به نظر می‌رسند. این صیقل دادگی بیشتر در سفال‌هایی است که پوشش دست مرطوب یا رقیق گلی داده شده و بدنه‌ای شیشه‌ای پیدا کرده‌اند. به دلیل این‌که خمیره آن‌ها بسیار خوب ورز داده شده، بافتی یک‌دست، فشرده و نسبتاً سخت دارند؛ چنان‌که با شکستن آن‌ها، لبه‌های قطعات همانند سفال‌های ظریف نخودی دوره‌های پیشین، تیز و برنده درآمده‌اند. مطالعات آزمایشگاهی (پتروگرافی) نشان می‌دهند که تولید چنین سفالی ناشی از استفاده گِل رُس نرم با



تصویر ۱۵. سفال‌های گونه ظریف لپویی (میرزایی، ۱۳۹۸).

کلسیم پایین است (Blackman, 1989: 105). در بین سفال‌های ظریف یافت‌شده، نمونه‌هایی به رنگ نخودی نیز یافت شده (تصویر ۱۶: ۴۳ و ۴۸) که با داشتن فرم و بافتی مشابه سفال لپویی، نخودی بودن آن متفاوت از سفال گونه باکون است. درواقع کلسیم بالای گل سفال باعث تغییر رنگ نخودی بافت و خمیره سفال می‌شود، اما در بسیاری از موارد نیز پیش‌آمده که سفالگران این دوره، سفال با خمیره نخودی تولید کرده و سپس بر روی آن پوشش غلیظ به رنگ دیگر مانند قهوه‌ای تیره-خاکستری (تصویر ۱۶: ۳۶) اضافه کرده‌اند. تولید چنین سفالی براساس فرآیند استفاده از کلسیم پایین برای تولید خمیره نخودی و کلسیم بالا برای پوشش قرمز یا قهوه‌ای تیره بوده است (Blackman, 1989: 104). با وجود کمبود گونه سفال‌های نخودی با پوشش غلیظ قرمز یا قهوه‌ای در محوطه جلیان، محوطه‌های مناطق دیگر مانند ممسنی (تل اسپید و تل نورآباد)، دارای مقادیر بیشتری از این گونه سفال هستند و چرخه‌ای از تغییر در تولید سفال ظریف قرمز به ظریف نخودی با پوشش قرمز دیده می‌شود (Petrie, 2011: 167).

علاوه بر سفال نخودی با پوشش رقیق یا غلیظ با رنگ دیگر، سفال‌های ظریف دیگری وجود دارند که خمیره آن‌ها قرمز روشن یا نارنجی بوده و دارای پوشش غلیظ متفاوت به رنگ سیاه (تصویر ۱۶: ۴۰)، خاکستری (تصویر ۱۶: ۲۸، ۳۴، ۴۴)، قهوه‌ای تیره (تصویر ۱۶: ۲۱)، قرمز تیره (تصویر ۱۶: ۱۸، ۳۰) و خمیره نارنجی با پوشش غلیظ قرمز روشن (تصویر ۱۶: ۴۱) هستند. این گونه سفال‌ها معمولاً بدنه‌ای نازک دارند و به دلیل استفاده مکرر، به شدت پوشش غلیظ آن‌ها فرسوده و ساییده شده است؛ با وجود این، به سبب استحکام زیاد ظرف، دیر شکسته و دورریخته می‌شده است. نمونه فرم کاملی از این ظروف در تپه مهرعلی نیز یافت شده است (سرداری زارچی، ۱۳۹۰: ۲۹۰) که بسیار شبیه به نمونه ۴۱ جلیان است. بر روی بسیاری از این سفال‌های پوشش دار، روزنه‌هایی دیده می‌شود که ناشی از اثر ذرات آهک و کانی‌های دیگر در لابه‌لای خاک سفال در فرآیند پخت است.

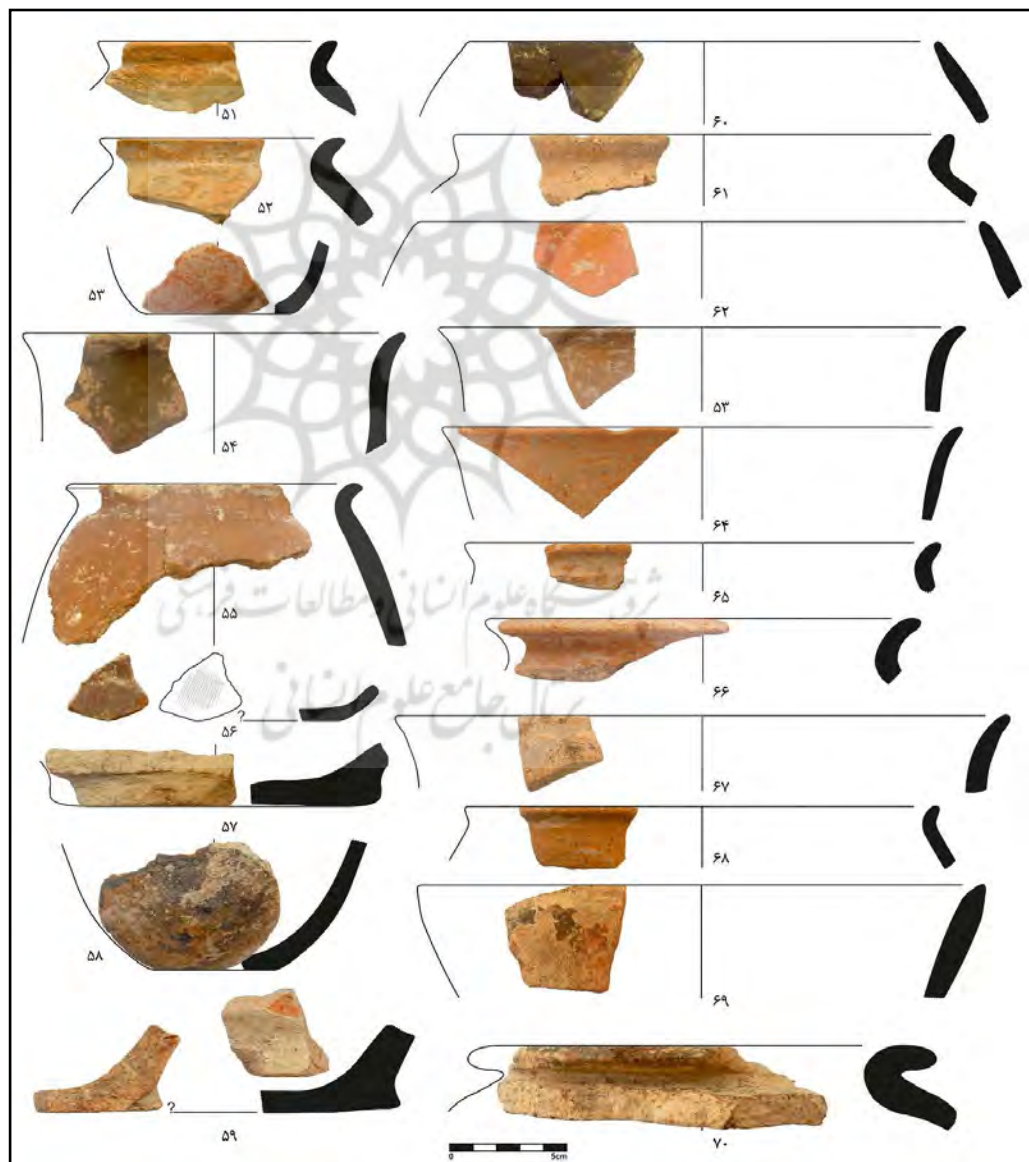


تصویر ۱۶. سفال‌های گونه‌ی ظریف لپویی (میرزایی، ۱۳۹۸).

گونه‌ی سفال معمولی یا خشن لپویی، به‌جز تفاوت در بافت و ترکیبات خمیره‌ی آن، فرق چندانی از نظر فرم و رنگ با سفال ظریف ندارد (تصاویر ۱۷ و ۱۸). با وجود فراوانی سفال‌های قرمز و نارنجی رنگ این گونه، به‌دلیل بافت خشن بدنه‌ی سفال، تعداد خمیره‌های رنگ قهوه‌ای و قهوه‌ای متمایل به قرمز روشن بیشتر است و می‌توان اذعان کرد که بیشترین گونه‌ی رنگ سفال معمولی جلیان محسوب می‌شود. این گونه‌ی سفال‌ها دارای آمیزه‌ای از ذرات درشت ماسه، خرده‌سفال و شن است که موجب کاهش ظرافت ظرف سفالی شده است. علاوه‌بر این ذرات سفید‌آهک یا گچ نیز در لایه‌ی خمیره‌ی سفال دیده می‌شود. عامل دیگر خشن شدن بافت سفال، نوع خاک با کلسیم بالا (Blackman, 1989: 104) و ناخالصی‌های دیگر است که یک‌دستی خمیره را کاهش داده است. چنان‌که محل شکستگی سفال به‌صورت دندان‌دار و زبر درآمده است. نکته‌ی مهم درباره‌ی این گونه

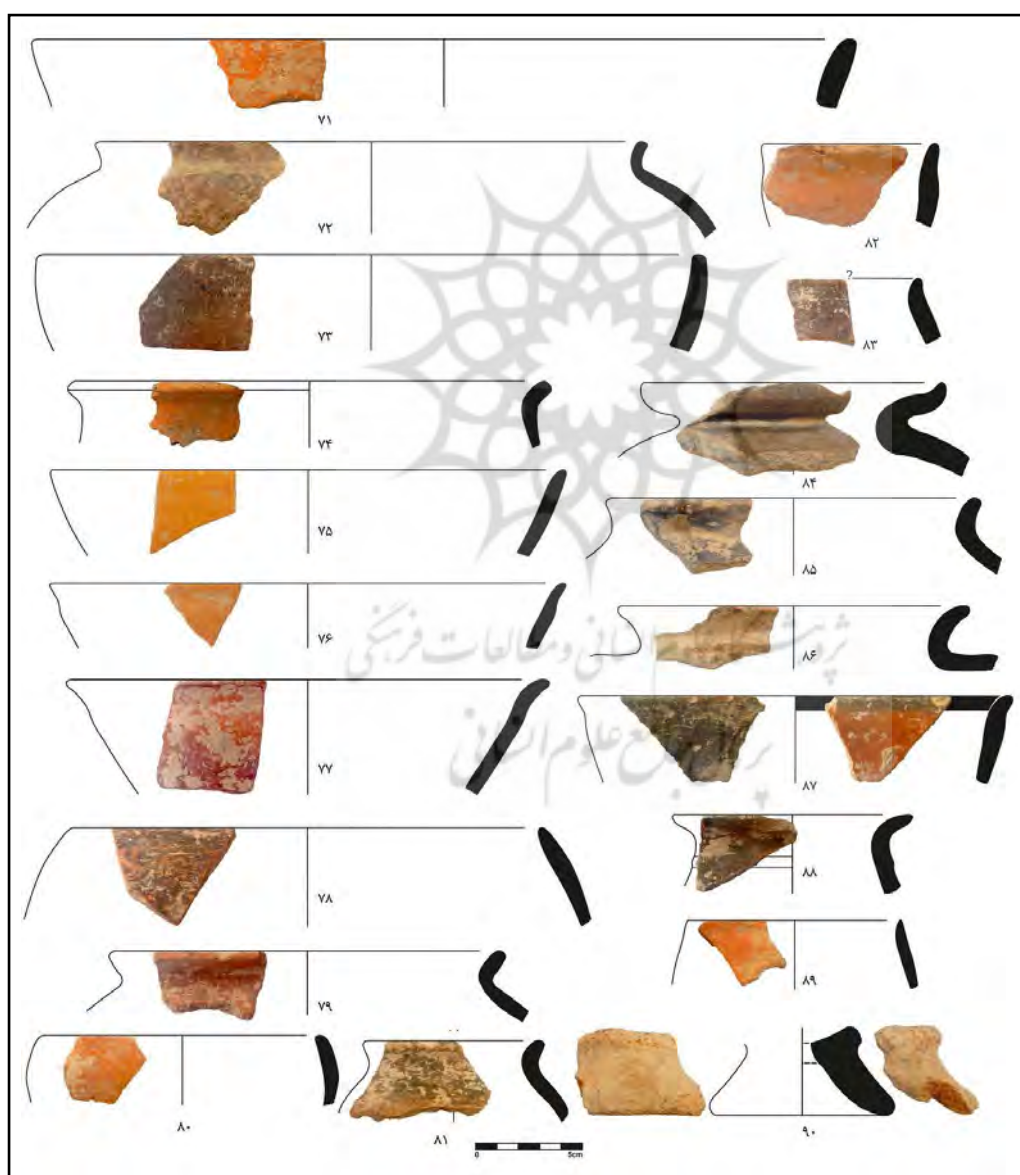
سفال لپویی این است که نسبت به سفال‌های دوران پیشین (نوسنگی) و پسین (باننش)، این ظروف چندان خشن نیستند و سامنر در قیاس با سفال ظریف لپویی، از آن به «سفال معمولی» یاد کرده است (Sumner, 1972: 41; 1988: 27).

برخی از سفال‌های گونه لپویی دارای ذرات درشت ماسه به رنگ سیاه و تیره هستند (تصویر ۱۷: ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۵۹) که گونه‌ای مرسوم از سفال خشن با ذرات شن را در پیش از تاریخ فارس و سپس حوزه گسترده‌ای از ایران رایج ساخت. این گونه سفال‌ها بعد از لپویی در دوره باننش نیز ادامه و افزایش یافتند (Sumner, 1972: 42) و به عنوان سفال نوع آغازیلامی در بسیاری از محوطه‌های این دوره گسترش یافتند که البته بدین معنا نیست که منشأ این گونه سفال‌ها، فارس یا دره رود کر باشد؛ ولی احتمالاً وجود این سفال در جلیان و دیگر محوطه‌های دوره لپویی مانند تپه مهرعلی (سرداری زارچی، ۱۳۹۰: ۳۱۰؛ ۱۳۹۲: ۳۱)، و پس از لپویی مانند تل کوره (Alden, 1979) و تل ملیان (Sumner, 2003)، پراکنش گسترده این گونه سفال را نشان می‌دهد.



تصویر ۱۷. گونه سفال معمولی لپویی (میرزایی، ۱۳۹۸).

نمونه‌ای دیگر از سفال‌های معمولی لپویی دارای سطحی ناهموار هستند (تصویر ۱۸: ۸۷، ۸۳، ۷۳، ۸۱) که در بسیاری موارد صیقل داده و براق شده‌اند. رنگ آن‌ها عمدتاً قرمز بوده که در طیفی از رنگ‌های خاکستری، قهوه‌ای و نارنجی به صورت لکه‌دار درآمده‌اند. در یک مورد (تصویر ۱۸: ۸۷) سطح بیرونی بدنه، پوششی صیقل داده به رنگ خاکستری-سیاه دارد، اما مغز خمیره و سطح درونی ظرف قرمز است. سیاهی پوشش بیرونی به لبه‌ها و بخش‌های فوقانی سطح درونی نیز نفوذ یافته و تبدیل به نوار سیاه‌رنگ در قالب نقش هندسی شده است. چنین سفال‌هایی که به نظر می‌رسد ناشی از ترکیب موادی احتمالاً چربی‌مانند باشد، در چارچوب سفال معمولی لپویی در محوطه‌های دیگر مانند: تپه مهرعلی (سرداری زارچی، ۱۳۹۰)، تل اسپید (Potts & Roustaei, 2006: 225) و تل خاری (سرداری زارچی و موسوی، ۱۳۹۷) نیز رواج داشته و حتی براساس شواهد یافت شده از تل خاری، ممکن است از دوران پیشین (باکون جدید) تولید و ابداع شده باشد.



تصویر ۱۸. گونه سفال معمولی لپویی (میرزایی، ۱۳۹۸)

به طور کلی، چنان‌که اشاره شد فرم غالب و رایج سفال‌های معمولی و ظریف لپویی جلیان همانند دیگر محوطه‌های معاصر و هم‌دوره به شکل کاسه‌های دهانه‌باز، ساغر‌ها، خمره‌های دهانه باز و بسته و جام‌های مختلف هستند که لبه‌های آن‌ها در طیفی از راست، متمایل به بیرون و درون و لبه برگشته ساخته شده‌اند. با وجود این، یک نمونه لبه‌ظرف منحصربه‌فرد از دوره لپویی جلیان یافت شده (تصویر ۱۸: ۸۴) که تاکنون برای این دوره ناشناخته بوده است. این ظرف با لبه برگشته به بیرون و زائده کشیده شده به سمت بالا بر روی سطح فوقانی لبه، فرمی مشابه سفال‌های دوران پسین باننش، ایلامی و بعدها ساسانی دارد؛ چنان‌که شبیه آن در دوران باننش، گونه‌ای شاخص می‌شود و به عنوان سفال با لبه تاشده (Folded Rim Jar) در بسیاری از محوطه‌های این دوره معروف می‌شود (Alden, 1979: 264) و نمونه‌های مشابه آن در مراحل باننش قدیم تل‌نورآباد ممسنی (Petrie et al., 2013, Fig.10.8, TNP 695) نیز یافت شده است.

شکل کف ظروف سفالی دوره لپویی جلیان معمولاً مانند دیگر محوطه‌ها تخت است (تصویر ۱۵: ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۷، ۲۴ و تصویر ۱۷: ۵۳، ۵۶، ۵۷). باتوجه به فراوانی ظروف خمره و کاسه، ساخت چنین فرمی طبیعی به نظر می‌رسد؛ با وجود این، فرم دیسکی‌شکل نیز در بین سفال‌ها دیده می‌شود (تصویر ۱۷: ۵۷، ۵۹). فرم دیگر کف‌ها، حلقوی بلند بوده که ادامه سنت ظروف دوره باکون و مس‌وسنگ است. مشابه این گونه کف‌ها در دیگر محوطه‌های بررسی شده حوضه رود کر نیز شناسایی شده (Sumner, 1972: 100, pl.XVI) و به ظروف پایه‌دار بلند (High-Footed) نیز معروف هستند؛ اگرچه چنین کف‌های در دیگر محوطه‌های دوره لپویی که کاوش شده‌اند، مانند: تپه مهرعلی، تل‌اسپید و تل‌نورآباد هنوز یافت نشده‌اند.

به طور کلی می‌توان اذعان کرد، باتوجه به تک‌دوره‌ای بودن محوطه جلیان و مدت زمان محدود استقرار در این مکان، تمام سفال‌های پیش‌ازتاریخی آن متعلق به دوره لپویی است که بیشتر گونه‌های مرسوم این دوره را دربر می‌گیرد. نباید فراموش کرد که جلیان یکی از محوطه‌های حوضه رودخانه کرو و دشت مرودشت محسوب می‌شود و نمی‌توان توقع وجود گونه‌های متفاوت خاص و محلی داشت؛ با وجود این، فرم‌هایی مانند تصویر ۱۸: ۸۴، نمونه‌های جدید و منحصربه‌فرد به حساب می‌آیند که تاکنون ناشناخته بوده‌اند. گرچه «کمرون پتری» (۱۸۲: ۲۰۱۳) با مطالعه بر روی سفال‌های لپویی تل‌اسپید تلاش کرده گونه‌شناسی در زمانی (Diachronic) برای سفال این دوره ارائه دهد؛ ولی با مقایسه نمونه‌های جلیان که برخلاف تل‌اسپید تک‌دوره‌ای است، نشان می‌دهند که جلیان دارای همه‌گونه سفال‌هایی از تمام مراحل تل‌اسپید است و این طبقه‌بندی نمی‌تواند با توجه به یک گمانه ۱×۲ متر تل‌اسپید منطقی و کارآمد باشد.

به نظر می‌رسد که ساخت سفال گونه لپویی، علاوه بر دست‌ساز بودن، چرخ‌ساز نیز بوده است؛ زیرا چنان‌که در جلیان نیز شاهد هستیم، فرم‌های غالباً یکسان و استاندارد با لبه‌ها و کف‌های همگون، یکنواخت، گرد منظم و صاف در این دوره، استفاده از چرخ نیز در تولید سفال را متصور می‌سازد (Potts & Roustaie, 2006: 175) و می‌تواند دلالت بر تولید انبوه تخصصی شده با توجه به افزایش جمعیت بوده باشد (Sumner, 1988; Petrie, 2011: 174). افزون بر این، در بین سفال‌های جلیان، قطعاتی از سفال یافت شده که اثر پارچه یا سبد به صورت مشبک بر روی آن‌ها نقش بسته است و تعداد آن‌ها بالغ بر هشت تکه بدنه و یک کف ظرف است (تصویر ۱۷: ۵۶) که می‌تواند نشانه‌ای بر ساخت سفال با کمک سبد یا پارچه گونی مانند باشد؛ به هر حال، این‌که تا چه میزان بتوان این گونه‌شناسی سفال را به عنوان مینا و پایه مطالعات سفال لپویی دانست، بستگی به رویکرد ما دارد. واقعیت این است که با کاوش در چند محوطه این دوره، با توجه به تنوع کم و محدود در بین سفال‌های لپویی که در جلیان هم آشکار شده، چندان نمی‌توان گونه‌شناسی متفاوتی از آن‌چه سامنر انجام داده، ارائه کرد.

الگوی اجتماعی، اقتصادی و معماری

در حال حاضر با توجه به محدود بودن ترانشه‌های کاوش محوطه جلیان، به‌طور دقیق نمی‌توان از ماهیت استقرار و ساختارهای اجتماعی-اقتصادی این مکان آگاه شد؛ با وجود این، به دلیل کمبود اطلاعات باستان‌شناسی از دوره لپویی و اوایل هزاره چهارم پیش از میلاد، در فارس و دشت مرودشت، دستیابی به هر میزان مواد فرهنگی و داده‌های حاصل از آن، امکان گشودن دریچه‌ای نو به ماهیت چنین فرهنگ‌هایی در اواخر پیش از تاریخ ایران باز می‌کند. آن‌چه مسلم است دوره استقرار کوتاه مدت در این محوطه، دست کم در دو مرحله (فاز) سکونت رخ داده است که شواهد آن در ترانشه‌های ۴، ۵ و ۶ به دست آمده است.

اگرچه هنوز نتایج رادیوکربن نمونه‌های ارسالی به آزمایشگاه جهت تاریخ‌گذاری مطلق و دقیق لایه‌های این محوطه آماده نشده، اما مواد سفالی یافت شده از پایین‌ترین لایه‌ها و نهشت‌های استقرار نشان می‌دهند که احتمالاً مربوط به مراحل آغازین دوره لپویی بوده است. این نظر هم‌چنین می‌تواند مبتنی بر چند قطعه سفال نخودی منقوش گونه باکون باشد که در لایه سفالی‌های لپویی به دست آمده است (تصویر ۱۴). بدین ترتیب می‌توان چنین استدلال کرد که شکل‌گیری محوطه جلیان، شاید مربوط به اوایل هزاره چهارم پیش از میلاد، زمانی باشد که تغییرات عمده‌ای در سبک سفال از گونه نخودی منقوش به سفال ساده لپویی روی داده است. عامل این تغییرات هرچه که باشد، به نظر می‌رسد که صرفاً در مجموعه سفالی رخ داده است؛ زیرا که کاوش‌های باستان‌شناسی در محوطه‌های دیگر این برهه زمانی، از جمله تپه مهرعلی (Sardari-Zarchi, 2013: 204)، نشان داده که تحول از فرهنگ باکون به لپویی، به جز سفال، در الگوهای استقراری، مدارک مدیریت اداری، سبک معماری و راهبردهای معیشتی تفاوت بارز و تغییر ناگهانی نداشته است.

نمونه‌های استخوان جانوری یافت شده در کاوش، تنها از کانتسکت‌های ۳۱۲ و ۳۱۴ ترانشه ۳ به دست آمده که در مجموع ۳۹ قطعه استخوان به وزن ۳۸۴ گرم هستند و توسط «حسین داوودی» مطالعه شده‌اند. برخی از آن‌ها دارای آثار سوختگی هستند و تمام آن‌ها متعلق به پستانداران شامل: گاو اهلی، بز اهلی، گوسفندسانان و پستانداران بزرگ و گیاه‌خواران کوچک هستند. یکی از محوطه‌های شاخص دوره لپویی که اطلاعات شایان توجهی از اقتصاد معیشتی ساکنان آن ارائه داده، تپه مهرعلی است (شیخی و همکاران، ۱۳۹۲: ۵۷). مطالعه مجموعه بقایای استخوان جانوری این محوطه نشان می‌دهد نظام دامپروری پیشرفته در این زمان، با پرورش و مصرف گوشت گوسفندسانان، الگوی قصابی تخصصی شده بین آن‌ها وجود داشته است. با توجه به نمونه‌های استخوان جانوری به دست آمده از محوطه جلیان که اکثریت آن، گوسفندسانان هستند، چنین استنباط می‌شود که الگوی پرورش پیشرفته بز و گوسفند در محوطه‌های دوره لپویی دره رود کر معمول بوده است. پرواضح است که این الگو تداوم یافته از اقتصاد معیشتی تخصصی شده اولیه در محوطه‌های پیشین، مانند تل باکون (Mashkour et al., 2006) بوده که فاصله دوری نسبت به جلیان ندارند.

نمونه‌های استخوان جانوری که نشان‌دهنده جامعه‌ای دامپرور است، این فرض را به وجود می‌آورد که شاید این‌گونه جامعه دامپرور به شیوه زندگی کوچ‌روی می‌زیسته‌اند. این مدارک هنگامی بیشتر قابل تأمل می‌شود که به نوع استقرار نیز توجه داشته باشیم. کاوش لایه‌های جلیان نشان داده که این محوطه، کوچک بوده و وسعت آن حدود نیم هکتار می‌رسیده است. از طرف دیگر، حجم لایه‌ها، نیز به‌طور میانگین یک متر بوده و محوطه ممکن است در حد روستایی یکجانشین نبوده باشد. این تحلیل می‌تواند در راستای دیدگاهی باشد که بر پیدایش و توسعه جوامع کوچ‌رو دامپرور از هزاره پنجم پیش از میلاد (علیزاده، ۱۳۸۳؛ Alizadeh, 2006) و هزاره چهارم پیش از میلاد (Sumner, 1986b) در فارس و دره رودخانه کر شکل گرفته است.

اما به نظر می‌رسد با کاوش‌های محدود صورت‌گرفته، در حال حاضر انتساب این محوطه به گونه جوامع کوچ‌رو دامپرور مستدل و منطقی نباشد. این موضوع، یعنی فقدان جامعه کوچ‌رو، می‌تواند با اتکا به شواهد معماری یافت‌شده از این محوطه نیز تقویت شود. آثاری از دیوار قطور (کانتکست ۴۰۹) که در ترانشه‌های ۴ و ۵ آشکار شده (تصویر ۱۱)، نشان می‌دهد که جامعه جلیان دارای خانه‌ها یا بناهایی بزرگ با دیوارهایی به پهنای بیش از یک متر بوده‌اند. در مقایسه با معماری چینه‌ای و خشتی در دیگر محوطه‌های دوره لپویی (مهرعلی، تل اسپید، تل نورآباد، لپویی، تل بندو و تل سوزو)، تاکنون در هیچ‌کدام از آن‌ها، دیواری به بزرگی و ضخامت دیوار خشتی جلیان یافت نشده است. گرچه به دلیل کوچک بودن فضای ترانشه، ما شناخت دقیقی از فضاهای سکونت، ماهیت و نحوه تداوم و پیگردی این دیوار نداریم؛ ولی حجم بودن این سازه، احتمال وجود بناهایی با کارکردهای مهم اجتماعی-دفاعی در راستای تبدیل جوامع ساده به پیچیده و تثبیت آن در این دوره را متصور می‌سازد.

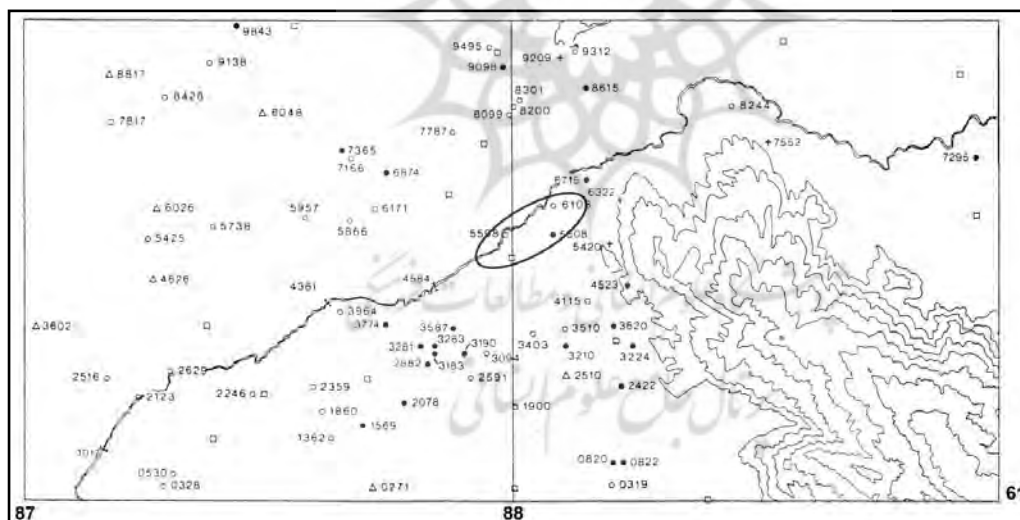
بنابراین احتمالاً جلیان، روستایی بوده که بنابه دلایلی (شاید تغییرات دینامیک مسیر رودخانه پلوار) نتوانسته چندان دوام بیاورد و ساکنان آن پس از دوره‌ای کوتاه از سکونت، مجبور به ترک آن شده باشند. عامل نزدیکی به رودخانه پلوار در آغاز استقرار، نقش عمده‌ای در شکل‌گیری این روستا ایفا کرده که علاوه بر تأمین آب کشاورزی، منبع مناسبی برای صیادی و ماهیگیری مردم آن محسوب می‌شده است. پیش از این، شواهد باستان‌شناسی دال بر فعالیت ماهیگیری در محوطه‌های دوره لپویی، با کشف قلاب ماهیگیری مسی در تپه مهرعلی تأیید شده است (سرداری زارچی، ۱۳۹۰: ۳۳۴)؛ اما هنوز مدارکی که نشان دهند در جلیان، این فعالیت چگونه بوده، به دست نیامده است. یافته مهم کاوش محوطه جلیان، اسکلت انسانی است که در ترانشه ۵ شناسایی شده است. به جز این محوطه، با کاوش در تپه لپویی نیز تدفین دیگری از این دوره و به همان شکل جنینی (چمباتمه‌ای) نمایان شده است (عبدی و رجبی، ۱۳۹۵: ۴۱۷، شکل ۹). هر دو تدفین (جلیان و لپویی) چاله‌ای شکل هستند. تدفین تپه لپویی با تخته‌سنگ‌های بزرگ و کوچک پوشیده شده، درحالی‌که به دور تدفین جلیان، توده‌گلی چینه‌ای ساخته شده بود. از اطلاعات سبک تدفین و انسان‌شناختی این نمونه‌ها، نتایج آزمایش‌های آسیب‌شناختی، دندان، بافت استخوانی در آینده، می‌توان به بیماری‌ها و نوع تغذیه ساکنان این دوره پی‌برد. در این بین، آزمایش‌های DNA و مطالعات ژنتیک باستان‌شناسی این اسکلت‌ها، اطلاعات ما را نسبت به تبارشناسی مردمان این دوره پیش‌ازتاریخ ایران افزایش می‌دهد و شاید بتواند به بخشی از پرسش‌های مربوط به پویایی درونی یا جمعیت مهاجر جوامع دوره لپویی پاسخ دهد.

جایگاه جلیان در دشت مرودشت

سامنر (۱۹۸۸) در تلاش برای تفکیک مراحل مختلف و الگوهای استقراری دوره لپویی، براساس بررسی‌های سطحی، مجموعاً ۱۰۸ محوطه در دره رود کر به این دوره منسوب کرده است. او در این مدل، بر روی سطح محوطه‌هایی که سفال لپویی و باکون به دست آمده، به لپویی قدیم، محوطه‌هایی که دارای تنها سفال لپویی هستند، را لپویی میانه و محوطه‌هایی که در بردارنده سفال لپویی و بانس هستند، مربوط به لپویی جدید یا اواخر این دوره می‌داند (Sumner, 1988: 30)؛ اگرچه خود سامنر نیز این دیدگاه را بسیار فرضی دانسته، با این حال محوطه جلیان در چارچوب چنین مدلی، در گروه محوطه‌های اوایل تا اواسط لپویی قرار می‌گیرد. البته باید در نظر داشت که به غیر از چند قطعه سفال باکون، هیچ شواهدی از لایه استقرار این دوره در جلیان وجود ندارد و نمی‌توان فرآیند انتقال از دوره باکون به لپویی را با توجه به کاوش‌های این محوطه توضیح داد. در چارچوب بررسی‌های باستان‌شناسی دره رود کر (سامنر، ۱۳۷۷: ۴۳)، ۵۲ محوطه جدید در دوره

لپویی بنیاد نهاده شده که ۴۳ مورد از آن‌ها (۸۳٪) در بخش‌هایی قرار داشتند که با چشمه آبیاری می‌شدند. یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های چشم‌اندازی (Landscape) شکل‌گیری محوطه جلیان را می‌توان نزدیکی به رودخانه مهم پلوار (سیوند) دانست که در فاصله ۱۰۰ متری این محوطه جریان داشته است. به‌طور مسلم ضروری است مطالعات ژئومورفولوژی و زمین‌باستان‌شناسی در مقیاس دقیق بر روی این محدوده صورت پذیرد و اطلاعات مستندی درباره ماهیت رودخانه پلوار و تأثیر آن بر روی محوطه جلیان بررسی شود. بدین ترتیب این احتمال وجود دارد، جلیان یکی از همین محوطه‌های بنا نهاده شده در کنار منابع آب باشد که سامنر به آن اشاره کرده است.

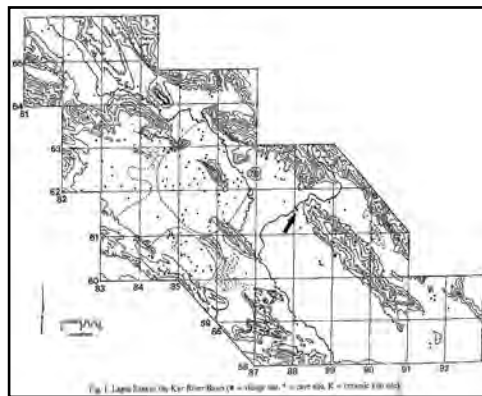
نقشه‌های موجود از بررسی‌های سامنر نشان می‌دهند که در این محدوده (اطراف روستای جلیان در شمال غرب تخت جمشید)، محوطه‌هایی پیش از هخامنشی وجود داشته است. در یکی از این نقشه‌ها، پراکندگی استقرارهای دوره لپویی دره رود کر مشخص شده (تصویر ۲۰) که یکی از آن‌ها در حوالی محدوده جلیان قرار می‌گیرد (سامنر، ۱۳۷۷: ۴۵؛ Fig.1: 25, Sumner, 1988) (با علامت فلش مشخص شده است). مورد دیگر نیز نقشه‌ای منتشر نشده است (تصویر ۱۹) که سامنر موقعیت تمام محوطه‌های مورد بررسی خود را در آن وارد کرده است (Sumner, n.d). در این نقشه، نقطه‌های توخالی مربوط به محوطه‌های فراهخامنشی یا استقرارهایی است که تاریخ‌شان مشخص نیست، نقطه‌های توپر مربوط به محوطه‌های هخامنشی یا استقرارهای قدیم‌تر از آن است و علامت مربع مشخصه روستاهایی است که در سرشماری سال ۱۳۴۵ ه.ش.، هنوز مسکونی بوده‌اند. احتمال دارد که محوطه یا تل جلیان همان نقطه ۵۵۹۸ این نقشه باشد که در شمال مربع (یا همان روستای کنونی جلیان) واقع شده است.



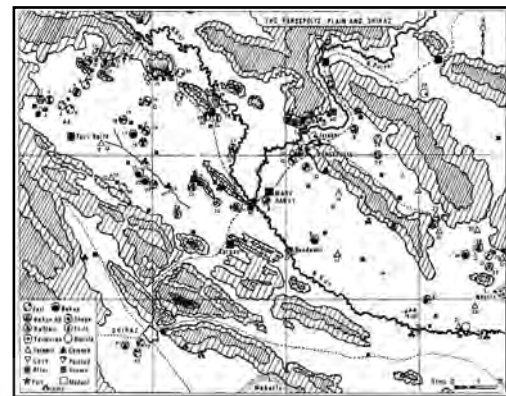
تصویر ۱۹. نقشه پراکندگی استقرارهای بررسی شده توسط ویلیام سامنر در محدوده تخت جمشید و دره رودخانه کر (Sumner, n.d).

محوطه جلیان در فاصله ۵ کیلومتری شمال تل باکون واقع شده است. افزون بر این، براساس نقشه پراکندگی استقرارهای دوره باکون (سامنر، ۱۳۷۷: ۴۴، شکل ۴؛ Fig.4: 56, Sumner, 1994)، دو محوطه دیگر این دوره (احتمالاً باکون جدید) در فاصله ۲ تا ۳ کیلومتری شمالی-شمال غربی جلیان شناسایی شده که ممکن است یکی از آن‌ها تل زنگی آباد باشد. حتی محوطه دیگری در نزدیکی نقش رستم وجود دارد که به دوره باکون میانی منسوب شده (Sumner, 1994: 55, Fig.3) و بدین ترتیب در محدوده تخت جمشید تا شعاع ۵ کیلومتری، چهار محوطه دوره باکون مسکونی بوده است. اما در دوره لپویی، دو نقطه کاهش یافته و تنها محوطه‌های تل باکون و احتمالاً

زنگی آباد تداوم سکونت داشته‌اند. از جانب دیگر با متروک شدن دو محوطه منسوب به دوره باکون و با پیدایش محوطه جلیان، تعداد استقرارهای این محدوده از چهار (باکون) به سه (لپویی) کاهش یافته است. استقرار تل باکون در دوره لپویی بسیار کوتاه مدت بوده که به لایه باکون الف معروف است؛ چنان‌که فقط شواهد پراکنده‌ای سفال قرمز رنگ در سطح محوطه از خود به جای گذاشته و ساکنان با ترک این محل به نقاط دیگری، شاید به مجموعه جلیان روی آورده‌اند.



تصویر ۲۱. نقشه پراکنده‌گی محوطه‌های شناسایی شده توسط پل گاج (Gotch, 1968: 169).



تصویر ۲۰. نقشه الگوی استقرار محوطه‌های لپویی (Sumner, 1988: 25).

«پل گاج» نیز در بررسی‌های خود در اطراف تخت جمشید، اشاره به محوطه‌ای با سفال قرمز پیش از تاریخی (Gotch, 1968: 169) کرده و در سال بعد این محوطه را متعلق به دوره باکون الف (Gotch, 1969: 191) که همان دوره لپویی است، می‌داند (تصویر ۲۱). او نام آن را، محوطه گورکی (Goriki) به شماره ۱۸ در مجاورت تخت جمشید عنوان کرده و اعلام می‌دارد این محوطه پیش از این کاوش شده است (Gotch, 1968: 170). در سال بعد نام محوطه را به جلال آباد و کد شماره ۳۵ تغییر داده است (Gotch, 1969: 191).

باتوجه به مطالب بالا چنین استنباط می‌شود که در بررسی‌های گاج و سامنر، تنها به یک محوطه دوره لپویی (محوطه ۵۵۹۸ سامنر/ ۱۸ یا ۳۵ گاج) در محدوده نزدیک تخت جمشید تا مجاورت رود پلوار اشاره شده است. این محوطه ممکن است همان تپه جلیان (جلیان ۴) باشد که آثاری از دوره هخامنشی دارد و نگارندگان باتوجه به برجستگی و نمایان بودن این محوطه، احتمال چنین انتسابی را دور از ذهن نمی‌دانند. با کاوش و گمانه‌زنی در زمین‌های جنوب غرب روستای جلیان، آثاری از یک محوطه دوره لپویی در اعماق یک تا دو متری خاک آشکار ساخت که در این مقاله معرفی و به نام محوطه «جلیان ۱» نامیده شد. این درحالی است که دو محوطه دیگر کم ارتفاع نیز در اطراف محوطه جلیان ۱ شناسایی شده‌اند که می‌توان آن‌ها را به صورت یک مجموعه محوطه‌های دوره لپویی در نظر گرفت (تصاویر ۳ و ۶). یکی از آن‌ها، محوطه کارخانه آرد نقش رستم یا جلیان ۲ در فاصله ۵۰۰ متری شمال جلیان ۱ و جانب شمالی رودخانه پلوار، و دیگری محوطه جلیان ۳ در فاصله ۷۰۰ متری شمال شرقی جلیان ۱ واقع شده‌اند.

محوطه جلیان ۲ یا کارخانه آرد نقش رستم، در محلی قرار دارد که متأسفانه در سال‌های اخیر در مجاور آن و چه بسا بر روی آن ساختمان کارخانه آرد احداث شده است و احتمال دارد همان محدوده خاکستری رنگ بیضی شکل در تصاویر ماهواره‌ای کورونا باشد (تصویر ۳) که به کلی تسطیح و تخریب شده است؛ با این حال، در پاسخ به استعلام از این طرح عمرانی، گمانه‌زنی باستان‌شناسی در سال ۱۳۹۵ ه.ش.، به سرپرستی «افشین یزدانی» بر روی این محوطه انجام گرفت. نتایج حاصل

از گمانه‌زنی در ۱۸ نقطه، نشان داد در دو گمانه (۱۷ و ۱۸) که خارج از محدوده کارخانه در حاشیه شمالی بزرگ‌راه شیراز-اصفهان واقع شده‌اند، بقایایی از لایه فرهنگی با سفال دوره لپویی وجود دارد (یزدانی و حبیبی، ۱۳۹۷: ۴۳۷). این لایه به صورت نهشت تیره‌رنگ به ضخامت ۲۰ سانتی‌متر، در عمق ۸۰ سانتی‌متری به دست آمد. فرم سفال‌ها مشابه نمونه‌های دوره لپویی بوده و کاوشگران محل، این آثار را احتمالاً به مرحله میانی لپویی دانسته‌اند (یزدانی و حبیبی، ۱۳۹۷: ۴۳۸).

محوطه جلیان ۳ نیز با توجه به تصاویر ماهواره‌ای کورونا، به نظر می‌رسد محوطه‌ای به شکل مثلث نامنظم باشد (تصویر ۳) که احتمالاً برجسته بوده است. بخش‌هایی از این محوطه در سال‌های اخیر تخریب شده و در کنار آن ساختمان‌های گوداری احداث شده است. با توجه به بازدیدی که از این محوطه هم‌زمان با کاوش در جلیان ۱ به عمل آمد، تعدادی سفال بر روی سطح این مکان یافت شد که تاریخ آن به دوره لپویی و لپویی/باننش برمی‌گردد (تصویر ۲۲). این سفال‌ها نشان می‌دهند که احتمالاً تداوم سکونت زیستگاه‌ها در مجموعه جلیان در مجاورت تخت جمشید تا دوره بعد از لپویی، یعنی باننش (۳۴۰۰-۲۷۰۰ پ.م.) ادامه داشته است. البته در همین محدوده با توجه به نقشه الگوی استقرارهای دوره باننش (سامنر، ۱۳۷۷: ۴۵، شکل ۵)، یک محوطه از این دوره شناسایی شده که «جان آلدن» (۲۰۱۳: ۲۱۲) آن را در تمام نقشه‌های پراکنش استقراری مراحل لپویی/باننش، باننش قدیم، میانی و جدید جانمایی کرده (Alden, 2013: Figures 12.5, 12.6, 12.7, 12.8) و این نشان می‌دهد که محوطه فوق تمام این دوره‌ها را دربرداشته است. با وجود این، باید توجه کرد که محوطه مورد اشاره سامنر و آلدن، فاصله نسبتاً زیادی با جلیان ۳ (تقریباً ۶ کیلومتر) دارد و نمی‌تواند این دو، یک محوطه باشد.



تصویر ۲۲. سفال‌های سطحی یافت شده از محوطه جلیان ۳ (میرزایی، ۱۳۹۸).

از جلیان ۳، شواهدی از سفال باننش با آمیزه گاه، مانند: سینی‌ها یا خمره‌های دهانه‌باز و هم‌چنین کاسه لبه‌واریکته به دست نیامده، اما سفال‌های یافت شده بیشتر مشابه با نمونه‌های مکشوف از لایه‌های ۱۳ تا ۱۰ تل‌کوره (Alden, 2013: 214; Alden, 2003: 196)، مرحله A11 تل‌نورآباد (Petrie et al., 2013: 183)، مرحله ۱۹ تل‌اسپید (Petrie, 2013) مربوط به مرحله انتقالی لپویی/باننش (۳۵۰۰-۳۴۰۰ پ.م.) هستند؛ به هر حال، این محوطه‌ها در کنار هم در حاشیه رودخانه پلوار، ارتباطات نزدیکی با هم داشته و تداوم سکونت در این منطقه از دوران باکون تا باننش را ثابت می‌کنند.

نتیجه‌گیری

کاوش باستان‌شناسی جلیان نشان می‌دهد این محوطه مربوط به دوره لپویی، استقراری کوچک بوده که سکونت در آن طی دو مرحله (فاز) روی داده است. شواهد معماری یافت شده به ویژه دیوار قطور با پهنای یک متر، حاکی از وجود استقرار روستایی است که در نزدیکی رودخانه پلوار شکل گرفته است؛ با وجود این، پس از مدت کوتاهی متروک می‌شود. این محوطه بیش از پنج هزار سال در زیر لایه‌های رسوبی دشت تخت جمشید و مرودشت در حوضه رودخانه کر مدفون شده و در قرون اخیر (اسلامی متأخر) محل اقامت پاره‌وقت و فصلی عشایر کوچ‌رو بوده است. رسوبات و نهشت‌های طبیعی و آثار پراکنده استقرارهای تاریخی و اسلامی، بسیاری از محوطه‌های کم‌ارتفاع پیش‌ازتاریخی دره رودخانه کر و دشت مرودشت را مدفون و پنهان کرده است؛ بنابراین ضروری است بازنگری اساسی در بسیاری از روش‌ها و رویکردهای بررسی باستان‌شناسی صورت پذیرد. پژوهش‌های ویلیام سامنر در حوضه رودخانه کر که البته در زمان خود، جزو پیشگامان بررسی‌های فراگیر و هدفمند منطقه‌ای در جهان باستان‌شناسی محسوب می‌شده، پس از سال‌ها نیاز به بازنگری دارد. هم‌اکنون بسیاری از محوطه‌های شناسایی شده به سبب فعالیت‌های کشاورزی و توسعه نابود شده‌اند، اما از جانب دیگر، کاوش محوطه‌هایی مانند جلیان نشان می‌دهد که بسیاری از محوطه‌های پیش‌ازتاریخی نیز وجود دارند که از چشم تیزبین سامنر و دیگران به دور مانده‌اند. از این گذشته، با یافتن این محوطه‌ها، بسیاری از تحلیل‌های الگوی استقراری پیشین که برپایه بررسی‌ها شکل گرفته بودند نیز باید نقد و ارزیابی شوند؛ به عنوان مثال، دیدگاه سامنر (1986a) در مورد کاهش جمعیت روستاهای دوره لپویی حوضه رودخانه کر و چرخه تبدیل جمعیت به جوامع کوچ‌رو دامپرور، با شناسایی و افزایش نسبی چنین محوطه‌هایی به همین سادگی مردود خواهد شد.

سپاسگزاری

نگارندگان مایل هستند از اعضای هیأت کاوش محوطه جلیان، خانم لیلا گرگری و آقایان بهنام قبری، حامید نورسی، حامد مولایی، فضل‌الله حبیبی، ابوذر توکل، وحید بارانی، حسین داوودی به خاطر همکاری در انجام این پروژه تقدیر و تشکر کنند. از آقای سیامک سرلک، معاون پژوهشکده باستان‌شناسی جهت همکاری در اجرایی شدن پروژه و نیز آقای حمید فدایی، مدیر پایگاه میراث جهانی تخت جمشید، برای تأمین امکانات و اعتبار لازم قدردانی و سپاسگزاری می‌گردد.

کتابنامه

- باجو روند، بیژن؛ مرتضوی، مهدی؛ و سرداری زارچی، علیرضا، (۱۳۹۷). «مطالعه تطبیقی برهمکنش‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از دوره شوشان میانی جدید تا شوش الف پایانی براساس سفال‌های مکشوف از تپه سنجر، خوزستان». مجله پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، دوره ۸، شماره ۱۷، صص: ۴۵-۶۴.
- حبیبی، فضل‌الله؛ و توکل، ابوذر، (۱۳۹۶). «کارگاه‌های سفالگری دوره لپویی در حوضه رود کر». مجموعه مقالات سومین همایش ملی باستان‌شناسی ایران، به کوشش: حسن هاشمی زرج‌آباد، بیرجند: انتشارات چهاردرخت، صص: ۱۰۳-۸۹.
- درویشی، سهیلا؛ محمدرحیم، صراف؛ و طاووسی، محمود، (۱۳۸۶). «دستاوردهای تحقیقات باستان‌شناسی در تل بندو، نورآباد فارس». مجله پیام باستان‌شناس، سال ۴، شماره ۷، صص: ۵-۲۶.
- رضازاده‌گراشی، جلیل، (۱۳۸۸). از پسا تا فسا. قم: انتشارات فانوس اندیشه.

- سامنر، ویلیام، (۱۳۷۷). «بررسی‌های فراگیر منطقه‌ای در خاور نزدیک: نمونه‌ای از ایران». ترجمه کامیار عبدی، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۱۳، شماره اول، صص: ۵۰-۳۵.
- سرداری زارچی، علیرضا، (۱۳۹۰). «تحلیل پیچیدگی‌های اجتماعی-اقتصادی فرهنگ‌های شمال فارس (اقلید) در دوره مس‌وسنگ براساس کاوش‌های تپه مهرعلی». رساله دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس (منتشرنشده).
- سرداری زارچی، علیرضا، (۱۳۹۲). «دوره لپویی در فارس». مجله باستان‌پژوه، سال ۱۵، شماره ۲، صص: ۲۷-۴۶.
- سرداری زارچی، علیرضا؛ و موسوی، علی، (۱۳۹۷). «گزارش فصل اول کاوش تل خاری». به‌کوشش: علی موسوی، گزارش‌های کاوش‌های باستان‌شناسی محوطه جهانی پاسارگاد، تهران: بایگانی پژوهشکده باستان‌شناسی (منتشرنشده).
- شیخی، شیوا؛ مشکور، مرجان؛ و سرداری زارچی، علیرضا، (۱۳۹۲). «بررسی اقتصاد زیستی ساکنان دوره لپویی محوطه مهرعلی فارس براساس مطالعه بازمانده‌های جانوری». مجله باستان‌شناسی ایران، شماره ۲، صص: ۵۶-۲۳.
- عبدی، کامیار، و رجبی، نوروز، (۱۳۹۶). «فصل نخست کاوش و تعیین عرصه و حریم تپه لپویی-فارس». گزارش‌های پانزدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، به‌کوشش: حمیده چوبک، تهران: انتشارات پژوهشگاه میراث‌فرهنگی و گردشگری، صص: ۴۱۷-۴۱۲.
- عزیزی خرانقی، حسین، (۱۳۹۷). «نخستین فصل کاوش و گمانه‌زنی تل سوزو، شهرستان گناوه، استان بوشهر». گزارش‌های شانزدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، به‌کوشش: روح‌الله شیرازی، تهران: انتشارات پژوهشگاه میراث‌فرهنگی و گردشگری، صص: ۲۵۵-۲۵۳.
- علیزاده، عباس، (۱۳۸۳). منشاء نهادهای حکومتی در پیش‌تاریخ فارس: تل باکون، کوچ نشینی باستان و تشکیل حکومت‌های اولیه. ترجمه کورش روستایی، تهران: سازمان میراث‌فرهنگی و گردشگری: بنیاد پژوهشی پارسه-پاسارگاد.
- یزدانی، افشین؛ و حبیبی، فضل‌الله، (۱۳۹۷). «گمانه‌زنی در محدوده طرح عمرانی کارخانه آرد نقش‌رستم و کشف یک استقرار دوره لپویی (۴۰۰۰-۳۴۰۰ ق.م)». گزارش‌های شانزدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، به‌کوشش: روح‌الله شیرازی، تهران: انتشارات پژوهشگاه میراث‌فرهنگی و گردشگری، صص: ۴۴۰-۴۳۷.
- Alden, J., (1979). "Regional Economic Organization in Banesh Period Iran". Unpublished PhD Thesis, University of Michigan, Ann Arbor.
- Alden, J., (2003). "Appendix D—Excavations at Tal-e Kureh". In W.M. Sumner (ed.), *Early Urban Life in the Land of Anshan: Excavations at Tal-e Malyan in the Highlands of Iran, Malyan Excavation Reports, III*. University of Pennsylvania Museum of Archaeology and Anthropology, Pennsylvania, Pp: 187–98, D181–D188.
- Alden, J., (2013). "The Kur River Basin in the Proto-Elamite era – surface survey, settlement patterns, and the appearance of full-time transhumant pastoral nomadism". Edited by Cameron Petrie, In: *Ancient Iran and Its Neighbors: Local Developments and Long-Range Interactions in the Fourth Millennium BC*, Oxford: British Institute of Persian Studies, Archaeological Monographs Series III.
- Alizadeh, A., (2006). *The Origins of State Organizations in Prehistoric Highland*

Fars, Southern Iran: Excavations at Tall-e Bakun. Oriental Institute Publications, Volume 128, Chicago.

- Askari Chverdi, A.; Callieri, P. & Gondet, S., (2013). "Tol-e A⁻ jori, a new monumental building in Pa⁻rsa: Preliminary cross interpretations from recent surveys and excavations works around Persepolis (2005-2012)". *Arta*, 006.

- Blackman, J., (1989). "Ceramic technology and problem of social evolution in southwest Iran". In: *Materials Issues in Art and Archaeology: Symposium held April 6-8, Reno, Nevada, U.S.A.*, (Eds. Sayre, E. V., Vandiver, P., Druzik, J. and Stevenson, C.), Materials Research Society Symposium Proceedings Volume 123, Materials Research Society, Pittsburgh. Pp: 103-108.

- Gotch, P., (1968). "A Survey of the Persepolis Plain and Shiraz Area". *IRAN*, No. VI, Pp: 168-170.

- Gotch, P., (1969). "The Persepolis Plain and Shiraz: Field Survey 2". *IRAN*, No. 7. Pp: 190-192.

- Langsdorff, A. & McCown, D. E., (1942). *Tall-i-Bakun A: Season of 1932*, Oriental Institute Publications, LIX. University of Chicago Press, Chicago.

- Mashkour, M.; Mohaseb, A. & Debue, K., (2006). "Towards a specialized subsistence economy in the Marvdasht Plain. Preliminary zooarchaeological analysis of Mushki, Jari B, Jari A and Bakun A and B". In: *Alizadeh (ed) The origins of state organizations in prehistoric highland Fars, excavations at Tall-e Bakun*. Oriental institut publications 128, Chicago, Illinois. Pp: 101-105.

- Petrie, C. A., (2011). "Culture", Innovation and Interaction Across Southern Iran from the Neolithic to the Bronze Age (c. 6500–3000 bc)". (eds) Benjamin W. Roberts and Marc Vander Linden, *Investigating Archaeological Cultures: Material Culture, Variability and Transmission*, London: Publication of Springer, Pp: 151-182.

- Petrie, C. A., (2013). "The Chalcolithic in Southern Iran". Edited by D.T. Potts, In: *Oxford Handbook on Ancient Iran*, Oxford University Press, Pp: 120-158.

- Petrie, C. A.; Sardari-Zarchi, A. & Javanmardzadeh, A., (2007). "Developing societies and economies in the 4th millennium BC: Further Excavations at Tol-e Spid". *IRAN*, Vol. 45, Pp: 301–309.

- Petrie, C. A., Sardari-Zarchi, A.; Ballantyne, R.; Lancelotti, C.; Mashkour, M. & McCall, B., (2013). "Mamassani in the Fourth Millennium BC". Edited by: Cameron Petrie, In: *Ancient Iran and Its Neighbors: Local Developments and Long-Range Interactions in the Fourth Millennium BC*, Edited by Cameron Petrie, Oxford: British Institute of Persian Studies, Archaeological Monographs Series III.

- Potts, D. T. & Roustaiei, K., (2006). *The Mamasani Archaeological Project Stage One: A report on the first two seasons of the ICAR – University of Sydney Joint Expedition to the Mamasani District, Fars Province, Iran*. Iranian Center for Archaeological Research, Tehran

- Sardari -Zarchi, A., (2013). "Northern Fars during 4th millennium BC: Cultural

Developments in Lapui Perio”. Edited by: Cameron Petrie, In: *Ancient Iran and Its Neighbors: Local Developments and Long-Range Interactions in the Fourth Millennium BC*, Oxford: British Institute of Persian Studies, Archaeological Monographs Series III.

- Steve, M. J. & Gasche, H., (1971). “L'Acropole de Suse”. *Memoires de la Delegation archéologique française en Iran* 46. Librairie Paul Geuthner, Paris.

- Sumner, W. M. (n.d). “Archaeological Survey on the Kur River Basin”. Unpublished.

- Sumner, W. M., (1972). “Cultural Development in the Kur River Basin, Iran: an archaeological analysis of settlement patterns”. PhD Dissertation, University of Pennsylvania.

- Sumner, W. M., (1986a). “Proto-Elamite Civilization in Fars”. In Gamdat Nasr: Period of Regional Style? (Eds. Finkbeiner, U. and Rollig, W.), *Beihefte zum Tubinger Atlas des Vorderen Orients*, 62, Ludwig Reichert, Wiesbaden, Pp: 199-211.

- Sumner, W. M., (1986b). “Achaemenid Settlement in the Persepolis Plain”. *American Journal of Archaeology*, Vol. 90, No. 1, Pp: 3-33.

- Sumner, W. M., (1988). “Prelude to Proto-Elamite Anshan: The Lapui Phase”. *Iranica Antiqua*, No. 23, Pp: 23-44.

- Sumner, W. M., (1994). “The Evolution of Tribal Society in the Southern Zagros Mountains, Iran”. In: *Chiefdoms and Early States in the Near East: The Organizational Dynamics of Complexity*, (Eds. Stein, G. and Rothman, M. S.), 18, Prehistory Press, Monographs in World Archaeology, Madison, Pp: 47-65.

- Sumner, W. M., (2003). *Early Urban Life in the Land of Anshan: Excavations at Tal-e Malyan in the Highlands of Iran*. Philadelphia: University Museum Monograph 117.

- Vanden Berghe, L., (1954). “Archaeologische navorsingen in de omstreken van Persepolis”. *Jaarbericht Ex Orient Lux*, No. 13, Pp: 394-408.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی